

سرمقاله

جلادانی که خود را قربانی جا می زنند!

... در سالروز مرگ خمینی مزدور، رهبر و بنیانگذار رژیم ظلم و جنایت جمهوری اسلامی، خامنه ای طی سخنانی با رسوایی تمام به دفاع دوباره از جنایات هولناک رژیمش علیه مردم ما در دهه ۶۰ پرداخت. ولی فقیه رژیم با این سخنرانی، یک بار دیگر بر زخمهای التیام ناپذیر هزاران هزار بازمانده شهدای دهه ۶۰ نمک پاشید و بیشمارانه از انبوه جوبه های دار، جوخه های اعدام و تیرهای خلاص مزدوران بر پیکر فرزندان مردم ما و در یک کلام از حمام خونی که در آن سالها در سراسر کشور به راه انداخت به عنوان "پیروزی های بزرگ" رژیمش نام برد. در کنار این دفاع از جنایت و خونریزی، خامنه ای، فریبکارانه با اظهار نگرانی در باره "خطر تحریف" وقایع این دوره به تمام جناح های درونی حکومت هشدار داد که در اظهار نظراتشان در باره وقایع خونین دهه ۶۰ باید چنان کنند که "جای شهید و جلاد عوض نشود". چرا که وی در این سخنان از دهه ۶۰ به عنوان یک "دهه تعیین کننده و حساس" در کشور یاد کرد که اکنون مورد "تهاجم" قرار گرفته است...

صفحه ۲

اشرف دهقانی

پرسش هایی بعد از "انتخابات" اخیر و پاسخی به آن ها

.... آیا مردم، روحانی را دوباره سر کار آوردند؟ روشنفکرانی هستند که در موضع مخالفت با جمهوری اسلامی بی هیچ درنگی به سؤال فوق پاسخ مثبت می دهند و آن گاه خشم خود را متوجه مردم رأی دهنده کرده و آن ها را نادان و بی شعور و احمق و غیره می خوانند و در آخر هم با حکم های قلابی ای از این قبیل که "خلاقی هر چه لایق" خود را تسکین می دهند. این دسته از روشنفکران که خیلی راحت به مردم توهین می کنند، خود از فهم این واقعیت عاجزند که در ایران حکومت در واقع ادای انتخابات را در می آورد والا انتخاباتی در کار نیست. در این جا رئیس جمهور، قبلا از طرف رأس دیکتاتوری حاکم تعیین و انتصاب می شود و پس از برگزاری یک نمایش که اسمش را انتخابات گذاشته اند وی از طرف ولی فقیه به عنوان رئیس جمهور تأیید و به مردم معرفی می شود....

صفحه ۵

چطور جیمی کارتر و من،

مجاهدین را ساختیم!

(بمناسبت مرگ برژینسکی)

... براساس نسخه رسمی تاریخ، کمک های سی آی ای به مجاهدین در ۱۹۸۰ شروع شد، یعنی پس از اشغال افغانستان توسط قشون شوروی در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹. ولی حقیقت که تا به حال مخفی نگه داشته شده، کاملاً چیز دیگری است: در واقع، در ۳ جولای ۱۹۷۹ رئیس جمهور کارتر اولین رهنمود کمک پنهان به مخالفان رژیم کابل طرفدار شوروی را امضا کرد. درست در همان روز یادداشتی به رئیس جمهور نوشته و شرح دادم که به نظر من کمک مذکور، شوروی را به مداخله نظامی وا خواهد داشت ... ما بر روس ها جهت مداخله فشار نیاوردیم، ولی به طور آگاهانه احتمال این کار را افزایش دادیم... صفحه ۱۶

اثری از رفیق بهروز دهقانی

زندگی و آثار شون اوکیسی (۱)

... در قیام عید فصح ۱۹۱۶ به زندان افتاد، بعد بیکاری و گرسنگی و دریدری و گاهگاهی نوشتن و همیشه خواندن. با آن چشمان علبلش، هرچه به دستش می رسید می خواند. گاهی از مزدش کش می رفت و کتاب می خرید و روی کاغذهای ناجوری که دوستی از چاپخانه برایش می آورد، قصه و نمایشنامه می نوشت. با آن سماجت و کله شقی هیچ چیز نمی توانست از میدان درش کند. سه نمایشنامه ای که به تئاتر آبی داده بود پس فرستاده شد که: "چیزی در وجود شما هست و در شخصیت سازی دست قوی دارید". هنوز راهش را نشناخته بود. بیتن، شاعر ایرلندی که از گرداندگان و مؤسسان تئاتر آبی بود، روزی به او گفت: «از زندگی ای که می شناسی بنویس» ... صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

- پیرامون حوادث تروریستی اخیر در تهران ۹
- مصاحبه "راديو همراه" با چنگیز قبادی فر پیرامون انتخابات ۱۲
- بمبگذار منچستر از محصولات غرب در سوریه و لیبی بود ۲۰
- چند نکته در رابطه با حاکمیت سرمایه مالی ۱۸

جلادانی که

خود را

قربانی

جامی زنند!



دستگیر شدگان نظاره ات ۳۰ خرداد
حتی بدون آجر از هویت نبرازان شدند

اطلاعات



صبح امروز از سوی روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز در رابطه با مجرمینی که در جریان شورش انقلاب اخیر دستگیر شده و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا شده، اطلاعاتی به شرح زیر صادر شد:

به اطلاع خانواده های محترمی که فرزندان در جریان شورش انقلاب اخیر تهران دستگیر شده اند و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا گردیده می رسد لطفاً با در دست داشتن شناسنامه عکس دار خود و فرزندان که عکس آنها در این جا چاپ شده به دفتر مرکزی زندان اوین مراجعه کرده و فرزندان را تحویل بگیرید.

روابط عمومی دادستان انقلاب اسلامی مرکز لازم به یادآوری است که اسامی صاحبان عکس مشخص نشده است.

هولناک سال ۱۳۶۷ پس از پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق تکمیل شد.

در سال ۱۳۶۷ دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی از رهبر منفور آن یعنی خمینی مزدور گرفته تا تمام دار و دسته های موسوم به "پیرو خط امام" و یا "معتدل" همه همصدا و یکدل در دفاع از نظام استثمارگرانه حاکم به "پاکسازی" سیاه چالهای کشور از انبوه شیرزنان و کوهمردان کمونیست و مبارز رای دادند تا نسل کشی سالهای ۶۰ را به سرانجام برسانند. دون صفتی حاکمان در انجام این جنایت تاریخی تا بدانجا پیش رفت که جلادان حتی جرات تحویل اجساد سوراخ سوراخ شده و یا به دار کشیده شده فرزندان مردم به خانواده شان را در وجود حقیر خود نیافتند. آنان همچون مردار خواران، اجساد این عزیزان را از ترس در گورهای بی نام و نشانی به وسعت ایران دفن کردند که "خواران" سرخ تهران تنها یکی از آنهاست. بدینگونه آنها پنداشتند که "دیگر تمام شد"، مقاومت و مبارزه و انقلاب توده ها سرکوب شد. اما دشمنان زبون مردم ما که همه این جنایتها را برای ایجاد "آرامش" به نفع سرمایه داران ایران و سرمایه داران خارجی (امپریالیستها) انجام دادند (تا آنها بتوانند بر خاکی که اجساد کشتگان خلق در آنها مدفون شده، شدیدتر از گذشته به کار چپاول و استثمار کارگران و توده های محروم ادامه دهند)، نمی توانستند دریابند که خون های ریخته شده بر زمین نمی ماند.

"بذرهای ماندگار" کاشته شده در کشتزار خلق هر سال قد کشیدند و شکوفه دادند و هر از چند گاه یکبار در شورش های مردمی، از جمله در شورشهای اوایل سالهای دهه هفتاد یا در قیام دانشجویی - مردمی سال ۱۳۷۸ و در جنبش عظیم توده ای سال ۱۳۸۸ نافوس مرگ محترم ظالمان و ناپودی نظام استثمارگرانه حاکم را به صدا درآوردند.

خرداد ماه هر سال یادآور یکی از خونین ترین صفحات تاریخ حیات پر مشقت و مبارزاتی مردم ما در زیر سلطه جهنمی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی ست. در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در چارچوب یک برنامه از پیش طرح ریزی شده، پاسداران و نیروهای سرکوب حکومت به فرمان خمینی مزدور در سراسر کشور وحشیانه به مردم و سازمانهای مبارز و نیروهای مخالف و تمام تشکلهای کارگری و صنفی موجود حمله برده و با هدف نابود کردن هر نشانی از آزادی و آزادی خواهی دست به ارتکاب چنان جنایاتی زدند که ننگ آن هیچ گاه از دامن شان زدوده نخواهد شد. این تعرض سراسری مکمل تعرض های پراکنده و اما مداوم رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از همان اولین روز روی کار آمدن اش به انقلاب مردم ما بود؛ و پس از آن صورت گرفت که این رژیم ضد خلقی در فاصله حدود دو سال موفق به سازماندهی مورد نیاز خود گردید. در ۳۰ خرداد ۶۰ جمهوری اسلامی به توده های مبارز و انقلابی که می کوشیدند از دست آوردهای انقلاب خود در مقابل تهاجمات جمهوری اسلامی محافظت کنند یورش سرکوبگرانه ای را سازمان داد که به واقع آغاز تعرض سیستماتیک این رژیم به مردم مبارز ایران بود.

جنایات وحشیانه ای که پاسداران رژیم در ۳۰ خرداد ۶۰ در کوچه ها و خیابانها آفریدند در طول دهه ۶۰ همچنان ادامه یافت به طوری که کمتر خانواده ای را می شد سراغ گرفت که جمهوری اسلامی، عزیز و عزیزانی را از آن خانواده بازداشت و به قتلگاه خویش نکشاده باشد. این دوره که بیانگر تشدید یک دوره طولانی از مصاف خونین بین انقلاب و ضد انقلاب در کشور ما بود در نقطه اوج خود با قتل عام های

چنین بود که بر بستر تداوم مبارزات خلق زخمی ما و همچنین بر بستر افشاگری ها و مبارزات بی امان نیروهای مبارز و خانواده های شهدای دهه ۶۰ خاطره ننگین با وجود گذشت چند نسل از ذهن مردم ما و بویژه جوانان پر شور و مبارز نسلهای بعدی زوده نشد و همین واقعیت به عنوان یک انبار باروت دائمی، کاخ های ستمگران و حیات رژیم تبهکار جمهوری اسلامی را تهدید کرده و می کند.

امسال در ۱۴ خرداد، یعنی در سالروز مرگ خمینی مزدور، رهبر و بنیانگذار رژیم ظلم و جنایت جمهوری اسلامی، خامنه ای طی سخنانی با رسوایی تمام به دفاع دوباره از جنایات هولناک رژیمش علیه مردم ما در دهه ۶۰ پرداخت. ولی فقیه رژیم با این سخنرانی، یک بار دیگر بر زخمهای التیام ناپذیر هزاران هزار بازمانده شهدای دهه ۶۰ نمک پاشید و بیشمارانه از انبوه چوبه های دار، جوخه های اعدام و تیرهای خلاص مزدوران بر پیکر نسلی از پاکترین فرزندان مردم ما و در یک کلام از حمام خونی که جمهوری اسلامی در آن سالها در سراسر کشور به راه انداخت به عنوان "پیروزی های بزرگ" رژیمش نام برد. در کنار این دفاع تمام قد از جنایت و خونریزی، خامنه ای، فریبکارانه با اظهار نگرانی در باره "خطر تحریف" وقایع این دوره به تمام جناح های درونی حکومت هشدار داد که در اظهار نظراتشان در باره وقایع خونین دهه ۶۰ باید چنان کنند که "جای شهید و جلاد عوض نشود". چرا که وی در این سخنان از دهه ۶۰ به عنوان یک "دهه تعیین کننده و حساس" در کشور یاد کرد که اکنون مورد "تهاجم" قرار گرفته است.

نخستین نکته ای که در سخنان نفرت انگیز خامنه ای و چرایی واکنش "قاطعانه" وی به چشم می خورد، احساس ناامنی و هراس آشکاری ست که کاربدستان

"پیشمرگه" از دست داده اند، گواه غیر قابل انکاری از دروغگویی و فریبکاری جمهوری اسلامی را در مورد مبارزه با "تجزیه طلبان" به نمایش می گذارد. همه می دانند که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که بعد از قیام بزرگترین نیروی سیاسی در جنبش خلق کرد بود، به جای سازمان دادن مبارزه مسلحانه این خلق دلیر علیه رژیم که دشمنی خود با مردم را با حمله خونین به محرومترین توده ها در کردستان آشکار کرده بود، دستور خلغ سلاح (آشپیتال) در مقابل این رژیم خونخوار صادر کرد و در نتیجه مردم کردستان از این سازمان روی برگرداندند و از آن مقطع نیروهای اصلی شرکت کننده در جنبش خلق کرد و در جنگ خونینی که با فرمان "جهاد" خمینی مزدور علیه مردم کردستان تشدید شد، عبارت از حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان- کومه له بودند. این دو نیرو هر یک در مناطق مختلف کردستان دارای پایگاه وسیع اجتماعی در میان مردم کردستان بودند و توسط توده های رنجدیده در مقابل حکومت سرکوبگر و جنایتکار پشتیبانی می شدند. شعار هر دوی این احزاب مبارزه برای کسب "خودمختاری" خلق کرد در ایران و نه جدایی و بزعیم خامنه ای تجزیه ایران بود. به طور مثال شعار محوری و معروف حزب دمکرات کردستان ایران "دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان" بود. اصولاً مطالعه اسناد و تاریخ زنده مبارزات خلق کرد نشان می دهد که خلق کرد همواره مبارزات آزادیخواهانه خویش را در پیوند با مبارزات خلق های تحت ستم تمام ایران می دید و شعارهای سازمانهای سیاسی اصلی کرد نیز انعکاسی از این خواست بود. در نتیجه هیچ گاه بدون دست یازیدن به دروغ و تحریف تاریخ (کاری که خامنه ای پیشمرانه به آن دست می زند) نمی توان مدعی شد که سرکوب وحشیانه، اعدام و شکنجه و قتل عام های جمهوری اسلامی در کردستان از جمله در طول دهه ۶۰ به دلیل مبارزه این رژیم سرکوبگر با "تجزیه طلبی" بوده است.

در مورد سازمانهای سیاسی دیگر فعال در جنبش خلق کرد می توان به تجربه مشخص سازمان خود ما یعنی چریکهای فدایی خلق ایران تاکید کرد که ضمن شرکت فعال در جنگ تحمیلی جمهوری اسلامی به خلق کرد و ایستادن در جبهه مبارزات آزادیخواهانه خلق کرد، همواره با بلند کردن پرچم ضرورت رفع ستم ملی و دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش مدافع پیوند مبارزات قهرمانانه خلق کرد با مبارزات انقلابی سراسری کارگران و توده های محروم و سایر خلقهای تحت ستم ایران علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و رژیم وابسته جمهوری

چریکهای فدایی خلق ایران ضمن شرکت فعال در جنگ تحمیلی جمهوری اسلامی به خلق کرد و ایستادن در جبهه مبارزات آزادیخواهانه خلق کرد، همواره با بلند کردن پرچم ضرورت رفع ستم ملی و دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش مدافع پیوند مبارزات قهرمانانه خلق کرد با مبارزات انقلابی سراسری کارگران و توده های محروم و سایر خلقهای تحت ستم ایران علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و رژیم وابسته جمهوری اسلامی بوده و می باشد. چریکهای فدایی خلق در این راه با تقدیم شهدای بسیاری به جنبش خلق کرد همواره و پیگیرانه از حق خلق کرد در تعیین سرنوشت خویش دفاع کرده و بهترین شکل تحقق این اصل در یک محیط دمکراتیک و فارغ از سرکوب و دیکتاتوری را تحقق خودمختاری این خلق در چارچوب یک ایران آزاد و دمکراتیک اعلام کرده بودند.

یعنی خامنه ای ست که به خاطر بیم از رشد آگاهی جوانان و احساس خطر برای رژیمش، در ذهن جوانان امروز می کوشد تا نسلی از گلهای سرخ سرزمین ما یعنی انقلابیون و مبارزین دهه ۶۰ را "جلاد" و تلی از علفهای هرز و مرگبار یعنی دژخیمان و مزدوران امپریالیسم و ارتجاع را به عنوان "قربانی" جلوه دهد. و البته همه می دانند این آخوند مزدور در این امر استاد است، چرا که روضه خوانی و تحریف تاریخ برای فریب توده های ستمکش یکی از پیشه های ناشرافتمندانه ولی دائمی امثال خامنه ای و هم کیشانانش در جمهوری اسلامی بوده است.

صرف نظر از تلاش خامنه ای برای "عوض" کردن جای "شهید" و "جلاد" در این سخنرانی یک تحریف بسیار مهم دیگر نیز وجود دارد که روشننگری در مورد آن بویژه برای نسل جوانی که در امر کنکاش در تاریخ مبارزاتی خویش می باشد مهم است. وی در سخنرانی زهرآگین و فریبنده خویش از دهه شصت، به عنوان "دهه مبارزه با تجزیه طلبی" نام برد و به این ترتیب کوشید تا به زعم خویش با انتساب صفت "تجزیه طلب" به خلق کرد اولاً جنایات و شقاوت های رژیم خود و از جمله "جهاد" علیه مردم کردستان و کشتار و قتل عام بیشمار کودکان و زنان و توده های تحت ستم و بی دفاع مردم کرد در همان ماه های اول روی کار آمدن جمهوری اسلامی را مشروع و مقبول جلوه دهد.

ثانیاً کوشش رهبر جمهوری اسلامی برای "تجزیه طلب" نامیدن مردم کرد در آن دوره تلاشی مذبوحانه می باشد. چرا که علاوه بر تمامی اسناد تاریخی موجود، وجود سازمانهای انقلابی و نسلی از شاهدین زنده که خود در مبارزات آزادیخواهانه خلق کرد مستقیماً شرکت داشته اند و بسیاری از نیروها و یارانشان یعنی جوانان پرشور و رزمنده را در جریان مبارزه برای آزادی و رهایی خلق قهرمان کرد در لباس پر افتخار

جمهوری اسلامی از مطرح شدن دوباره و وسیع رسوایی جنایات جمهوری اسلامی علیه توده ها در دهه ۶۰ در افکار عمومی از خود نشان می دهند. همه می دانند که در جریان نمایشات انتخاباتی اخیر ریاست جمهوری، رژیم در جریان مهندسی این کارزار مجبور شده بود برای گرم کردن تنور نمایشات این دوره، ابراهیم ریسی (یکی از اعضای هیأت مرگ در ارتباط با کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷) را به عنوان یکی از کاندیداها و در واقع "لو لو خورخوره" در مقابل روحانی به صحنه سیرک "انتخابات" بفرستد، تا از طریق تظاهر به احتمال انتخاب این دژخیم، تعداد بیشتری را به پای صندوق های رأی بکشاند. اما برغم چنین تلاشی برای نمایش انتخاباتی حکومت، آگاهی مردم - و بویژه جوانانی که فریب تبلیغات ننگین جمهوری اسلامی را نخوردند- از ماهیت و سوابق ریسی دژخیم، باعث شد که این ترفند خود به ابزار برجسته ای در اثبات ورشکستگی این نمایشات حکومتی و افشای کلیت رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شود. رقابت بین یک دژخیم شناخته شده و رسوا یعنی ریسی با جلادی نظیر روحانی که خود در همان زمانی که ریسی و پورمجدی (همکار این دژخیم و وزیر دادگستری روحانی) در هیأت مرگ دست اندرکار کشتار زندانیان سیاسی بودند در مقام تأیید کننده آن کشتارها قرار داشت (در شورای امنیت ملی) فرصتی برای ابراز تنفر گسترده جوانان آگاه نسبت به ریسی را که دستش تا مرفق به خون مبارزان و نسلی از بهترین فرزندان مردم ایران آلوده است به وجود آورده و استهزای نمایشات انتخاباتی را از طرف آنان فراهم سازد.

وسعت نفرت توده ها از ریسی ها و سایر آمران و عاملان جنایات دهه ۶۰ آنقدر آشکار بود که حتی روحانی جنایتکار هم کوشید در سخنرانی های انتخاباتی اش بیشمرانه از ریسی به عنوان یکی از "آنها" نام ببرد که "فقط زندان و اعدام بلدند"؛ بیشمرانه، چرا که روحانی خود مظهر برجسته یکی از "آنها" بود. در نتیجه با توجه به وقایع و مسایل طرح شده در تبلیغات انتخابات اخیر، تاکید برجسته رهبر رژیم در سخنانش بر حقانیت کشتار مردم و اعدامهای دهه ۶۰ و هشدار به "منتقدین" حتی مصلحت گرا، نشانگر نیازی ست که جمهوری اسلامی برای تعرض به تاریخ و تحریف آن به منظور تشدید فریب مردم احساس میکند. چرا که وی می داند مردم ما برغم تبلیغات جهنمی طبقه حاکم، هم چهره جلادان و جنایتکاران رنگارنگ خلق در هیأت گردانندگان جمهوری اسلامی را خوب می شناسند و هم شهدا و جانبختگان مبارز در راه تحقق آرمانهای مردمی خود را فراموش نکرده اند. در نتیجه این ولی فقیه رژیم

ضد انقلابی، از متهمان اصلی جنایات دهه ۶۰ و سالهای پس از آن در بارگاه عدل محتوم مردم ماست. به همین دلیل هم دروغپردازی های وی در سخنرانی اش تلاش جلادی ست که خود را قربانی جلو می دهد.

سخنان اخیر خامنه ای، دفاع صریح وی از کشتار و قتل عام سیستماتیک توده ها و مخالفین نظام در طول دهه ۶۰، دفاع از جنگ کثیف و ضد مردمی علیه خلق کرد و تلاش او برای نمایش قاطعیت ضد انقلابی طبقه حاکم در تمامی این موارد به افکار عمومی بیش از هر چیز کوس رسوایی جلادهایی نظیر وی و کارگزاران رژیمش را در مقابل مردم به نمایش می گذارد. این دفاع تمام قد از سیاستهای ننگین و جنایات دهه ۶۰ و "حساس" خواندن آن نشان می دهد که جمهوری اسلامی چگونه و با اتکا به کدام شیوه های جهنمی توانست در دهه "سرنوشت ساز" ۶۰ پایه های ضد خلقی حکومت خود را محکم کند. اما همانگونه که تاریخ مبارزه استثمارشوندگان و محرومان علیه استثمارکنندگان نشان داده در این نبرد دیر یا زود پیروزی با محرومان است. محرومانی که با تنی مجروح ولی ایستاده بر پاهای ایمان، هر روز با مبارزات و مقاومت های خود خطاب به همه جلادان حاکم فریاد می زنند **"نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم، با انقلاب علیه استثمارگران، به آتش می کشیم بساط دار و شکنجه را"**.

برخلاف دروغ های خامنه ای و سایر مرتجعین غالب و مغلوب در نظام حاکم چه سازمانهای سراسری و چه نیروها و احزاب محلی در گیر در جنگ کردستان و جنبش خلق کرد هیچ یک تجزیه طلب نبودند. اما رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برای توجیه اعمال وحشیانه خود در کردستان در شرایطی که با تمام قوا با استفاده از ارتش و سپاه پاسداران ضد خلقی و مزدوران محلی خود یعنی جاش ها هزاران تن از مردم بی گناه خلق کرد را کشته و مجروح می نمود، خانه و کاشانه آنها را بر سرشان ویران می کرد، آنها را آواره و دربدر می کرده، می کوشید از پیشمرگان قهرمان کردستان چهره مشتکی تجزیه طلب و وابسته به بیگانه ارانه دهد که البته این تاکتیک ضد انقلابی و کثیف هیچ گاه در اذهان مردم آگاه ایران کارگر نیفتاد.

آگاه ایران کارگر نیفتاد و کردستان به حق از جانب توده های تحت ستم ما در ایران تا سالها لقب پر افتخار "سنگر انقلاب ایران" را گرفت.

واقعیت این است که ولی فقیه جمهوری اسلامی در سالهای سپاه دهه ۶۰، خود چه به عنوان یکی از اعوان و انصار نزدیک خمینی جنایتکار، و چه در نقش رییس جمهور یک رژیم سرکوبگر، نقشی کلیدی در تصمیمات کلان این رژیم و از جمله تداوم جنگ خانمانسوز با عراق، جنگ ضد مردمی در کردستان، سرکوب خلق های تحت ستم، قتل عام سال ۶۷ و ... ایفا کرده است و به دلیل ایفای همین نقش

اسلامی بوده و می باشد. چریکهای فدایی خلق در این راه با تقدیم شهدای بسیاری به جنبش خلق کرد همواره و پیگیرانه از حق خلق کرد در تعیین سرنوشت خویش دفاع کرده و بهترین شکل تحقق این اصل در یک محیط دموکراتیک و فارغ از سرکوب و دیکتاتوری را تحقق خودمختاری این خلق در چارچوب یک ایران آزاد و دموکراتیک اعلام کرده بودند. (رجوع کنید به جزوه موضع ما در قبال مساله ملی در ایران به طور کلی و در کردستان به طور مشخص- از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران- اسفند ۱۳۶۲- <http://www.siahkal.com/publication/nationality-question.htm>)

برخلاف دروغ های خامنه ای و سایر مرتجعین غالب و مغلوب در نظام حاکم، چه سازمانهای سراسری و چه نیروها و احزاب محلی در گیر در جنگ کردستان و جنبش خلق کرد هیچ یک تجزیه طلب نبودند. اما رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برای توجیه اعمال وحشیانه خود در کردستان در شرایطی که با تمام قوا با استفاده از ارتش و سپاه پاسداران ضد خلقی و مزدوران محلی خود یعنی جاش ها هزاران تن از مردم بی گناه خلق کرد را کشته و مجروح می نمود، خانه و کاشانه آنها را بر سرشان ویران می کرد، آنها را آواره و دربدر می کرده، می کوشید از پیشمرگان قهرمان کردستان یعنی دختران و پسران زحمتکش، فداکار و آگاه خلق کرد چهره مشتکی تجزیه طلب و وابسته به بیگانه ارائه دهد که البته این تاکتیک ضد انقلابی و کثیف هیچ گاه در اذهان مردم

پرسش هایی بعد از "انتخابات" اخیر...

از صفحه ۸

جا روی سخن با افراد مبارز جنبش است و نه ضد انقلابیونی که با هر لباسی که به تن کرده اند، تبلیغ علیه نیروهای انقلابی و رادیکال ترین و مبارز ترین آن ها را وظیفه همیشگی خود جهت خدمت به دنیای مرتجعین قرار داده اند. آماج اینان به طور برجسته چریکهای فدائی خلق ایران می باشد که با اتخاذ مواضع انقلابی در رابطه با رویدادهای مختلف، با رواج ایده های انقلابی و با افشاء گری ها و روشننگری های خود همواره سعی کرده است فضای مبارزاتی انقلابی را علیه ارتجاع زنده نگاه دارد، نیروی انقلابی که در حد توان خود منعکس کننده صدای کارگران و زحمتکشان می باشد و از این رو به خاری در چشم ارتجاع تبدیل شده است.

به طور کلی باید گفت که عدم پشتیبانی و تقویت هر نیروی انقلابی در جنبش، دست ارتجاع را در تضعیف کل جنبش انقلابی باز خواهد گذاشت. امروز تقویت صفوف اپوزیسیون مبارز و مترقی، به هر طریق ممکن، به وظیفه بزرگی برای افراد مبارز جنبش تبدیل شده. اهمیت انجام این وظیفه در مبارزه علیه جمهوری اسلامی را باید شناخت و به دور از هر گونه کوتاه بینی و حسابگری به آن عمل نمود.

سوم خرداد ۱۳۹۶

خرداد بود.... سوم خرداد....!

به خاطره گرامی جانباختگان خرداد ماه چریکهای فدایی خلق ایران،

رفیق کبیر، امیر پرویز پویان و یارانش،

رفقا اسکندر صادقی نژاد و رحمت الله پیرو نذیری که با زندگی و

مرگ افتخار آفرین شان نشان دادند که

سمبل ایمان به کمونیسم بودند.





صحنه ای از تظاهرات توده ای علیه جمهوری اسلامی پس از انتخابات قلابی سال ۸۸

اشرف دهقانی

پرسش هائی بعد از

"انتخابات" اخیر

و

پاسخی به آن ها

به پای صندوق های رأی می کند. عده ای به خاطر ترس از دیکتاتوری و حساب و کتاب هائی که در این مورد دارند به جهت مهر خوردن شناسنامه های شان ، رأی می دهند. عده ای که اغلب متعلق به اقشار مرفه و نیمه مرفه جامعه هستند ، آگاهانه با این توجیه که آلترناتیو دیگری وجود ندارد و چه بسا که سیل گرسنگان و بی چیزان ، انقلاب راه بیاندازند و خون جاری شود ، خود را سرگرم انتخابات و شرکت در آن می کنند. عده ای تحت تأثیر تبلیغات و مکانیسم های خاصی که رژیم هر بار برای کشاندن مردم به پای صندوق ها به کار می برد به شرکت در انتخابات تن می دهند. این ها و واقعیت هائی از این قبیل ، دلیل حضور عده ای یا به گفته رژیم جمعیت "میلیونی" در پای صندوق های رأی را بیان می کنند. اما روشنفکران مورد بحث ما ، چنین واقعیت هائی را نادیده گرفته و در رابطه با مضحکه انتخاباتی اخیر تحت تأثیر تبلیغات و ارقام ارائه شده و گوئی که انتظار شرکت هیچ کس جز مزدوران شناخته شده را در آن نداشتند ، زبان شکایت به سوی "مردم" گشوده و به همین قانع اند که آن ها را ناآگاه و نادان و جاهل بخوانند و دیگر در صدد بر نیایند که ببینند که "مردم" مورد نظر این دسته از روشنفکران ، اولاً متعلق به چه گروه های اجتماعی هستند و ثانیاً نسبت به چه امری ناآگاه می باشند ، چه را نمی دانند و چهل شان چیست؟ این دسته اگر چنین کنند ، خواهند دید که خودشان چه چیزهائی را نمی دانند و نسبت به چه مسایلی ناآگاهند.

مسلم است که روی کار غلط و نادرست "مردم" از هر قشر و طبقه ای که بوده باشند نباید صحنه گذاشت ولی تا آن جانی که بحث نه در مورد مزدوران و خائنین ، بلکه بر سر واقعا مردم با همه رنگارنگی طبقاتی شان می باشد ، برخورد درست آن است که باید سعی در درک آن ها نمود و دید در چه شرایطی و چرا به این یا آن کار دست می زنند. باید دید دشمنان

بدون خواست و اجازه او امکان جلوس به "تخت" ریاست جمهوری را پیدا نمی کند. بنابراین حتی به فرض این که در صدد از مردم - صرف نظر از بزرگی یا کوچکی آن - به کاندیدی رأی بدهند ، در صورتی که آن کاندید مورد تأیید این دیکتاتور قرار نگیرد ، همه آن رأی ها باطل شده و کسی به عنوان رئیس جمهور معرفی می شود که وی (ولی فقیه) صلاح را بر روی کار آمدنش تشخیص داده است. اتفاقاً در این مورد اگر نخواهیم راه دور برویم نمونه کاملاً عیانی هم وجود دارد و خیلی ها هنوز فراموش نکرده اند که در سال ۱۳۸۸ ، احمدی نژاد در شرایطی به عنوان رئیس جمهور اعلام شد که اکثریت رأی دهندگان می دانستند که به موسوی رأی داده اند. آیا با در نظر گرفتن چنین واقعیت هائی شایسته نیست که به این قبیل روشنفکران گفت که به جای توهین به شعور مردم و آن ها را شایسته قرار داشتن تحت حاکمیت رژیم دزد و فاسد و جنایتکاری چون جمهوری اسلامی دانستن ، اندکی فهم و شعور خود را ارتقاء دهند و بکوشند تحلیل خود از نتیجه به اصطلاح انتخابات اخیر را بر واقعیات استوار سازند؟ همین روشنفکران اغلب به راحتی فریب آمار سازی های رژیم را می خورند و به جای آن که فکر کنند که آن ارقام از زبان مشتکی دزد و فاسد و دروغگو اعلام شده ، آن ها را عین واقعیت تلقی کرده و بر سر مردم می کوبند. این ها هنوز از درک و دیدن این واقعیت عاجزند که جمهوری اسلامی صرف نظر از این که تا چه حد بتواند مردم را به پای صندوق های رأی بکشانند ، همواره از حضور "میلیونی" مردم در انتخابات دم زده و می زند.

کدام مردمان و تحت چه شرایطی

در انتخابات شرکت کردند ؟

برخی از روشنفکران مخالف رژیم که عمق دیکتاتوری در ایران را درک می کنند ، می دانند که عده ای را الزامات سیستم دیکتاتوری مثلاً رفتن به دانشگاه و گرفتن مجوز برای کاری و شغلی ، مجبور به رفتن

نمایش انتخاباتی رژیم "ولایت مطلقه فقیه" در ۱۹ اردیبهشت ماه امسال ، همچون هر رویداد اجتماعی دیگر باعث شد که نیروهای مختلف با اتخاذ موضع در رابطه با آن نشان دهند که در کجا ایستاده و منافع و مصالح کدام اقشار و طبقات اجتماعی را منعکس می کنند. این مواضع پرسش هائی را هم دامن زده که پرداختن به آن ها می تواند روشنگر برخی مسایل در رابطه با مضحکه انتخاباتی اخیر جمهوری اسلامی ، این رژیم وابسته به امپریالیسم گردد. در این نوشته سعی می شود برخی از آن پرسش ها مطرح گشته و مورد بررسی قرار گیرند.

آیا مردم، روحانی را دوباره سر کار آوردند ؟

روشنفکرانی هستند که در موضع مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی بی هیچ درنگی به سؤال فوق پاسخ مثبت می دهند و آن گاه خشم خود را متوجه مردم رأی دهنده کرده و آن ها را نادان و بی شعور و احمق و غیره می خوانند و در آخر هم با حکم های قلابی ای از این قبیل که "خلایق هر چه لایق" خود را تسکین می دهند.

این دسته از روشنفکران که خیلی راحت به مردم توهین می کنند ، خود از فهم این واقعیت - که برای اکثریت مردم از میان کارگران و زحمتکشان ایران به قول معروف اظهر من الشمس است - عاجزند که در ایران حکومت در واقع ادای انتخابات را در می آورد والا انتخاباتی در کار نیست. در این جا رئیس جمهور ، قبلاً از طرف رأس دیکتاتوری حاکم تعیین و انتصاب می شود و پس از برگزاری یک نمایش که اسمش را انتخابات گذاشته اند وی از طرف ولی فقیه به عنوان رئیس جمهور تأیید و به مردم معرفی می شود. این ها موقعی که مردم را به خاطر روی کار آمدن مجدد روحانی سرزنش می کنند فراموش می نمایند که در این مملکت درست همانند سیستم های استبدادی قرون گذشته ، کسی به عنوان سایه خدا بر روی زمین در رأس دیکتاتوری حاکم نشسته و هیچ فردی

اوصاف ، اصلاح طلبان ، مضحکه های رژیم را انتخابات واقعی جلوه داده و آن را راهی بی خطر در مقابل خطرات انقلاب برای تغییر و بهبود اوضاع جا می زنند و می کوشند این فریب و دروغ را در میان افشاری از مردم اشاعه دهند. در چنین وضعیتی است که صرفنظر از کسانی که برخی الزامات دیکتاتوری حاکم آن ها را مجبور به رأی دادن می کند ، افراد دیگری نیز به هر وسیله ای به آن کشیده شده و به ایفای نقش می پردازند و به این ترتیب شرکت در انتخابات رژیم رواج بیشتری یافته است.

نمایش انتخاباتی اخیر و خشم روشنفکران مبارز

در سال ۱۳۷۶ هنگامی که خاتمی با تبلیغات فریبکارانه بر سرکار آورده شد و در شرایطی که تبلیغات گزافی در مورد شرکت مردم در آن به اصطلاح انتخابات به راه انداخته و آن را حماسه دوم خرداد می نامیدند ، خیلی از روشنفکران در مقابل افشاری ها و روشنگری های چریکهای فدائی خلق در رابطه با خاتمی و تبلیغات همراهش ، موضع گرفته و می گفتند که بالاخره "بد" بهتر از "بدتر" است. امروز اما با تجربه های به دست آمده بسیاری می دانند که تبلیغ برای بد در مقابل بدتر شگردی است که رژیمیان برای کشاندن مردم به پای صندوق های رأی از آن استفاده می کنند؛ و بسیاری می دانند که رئیس جمهور در این مملکت صرفاً مجری آن سیاست کلی است که از قبل تعیین شده و همان طور که یکبار خاتمی خود اعتراف کرد ، رئیس جمهور در ایران "تدارکاتچی" ای بیش نیست. با توجه به رواج و برخورداری از چنین آگاهی ای ، روشنفکرانی هستند که مطرح می کنند که "مردم" باید درست به خاطر تجربه های گذشته ، این بار از رأی دادن امتناع می کردند. به این دسته از روشنفکران که به حق روی شرایط بسیار طاقت فرسای زندگی توده ها تأکید دارند ، کسانی که از تعطیلی مراکز تولید و بیکاری گسترده ، از بی خانمانی و گرسنگی سیل عظیمی از کارگران و زحمتکشان ، از گور خوابی ، بچه فروشی و... از سرکوب و مظاهر مختلف دیکتاتوری در ایران که به مراتب بیشتر از گذشته گشته سخن می گویند ، باید گفت **اولاً خود رژیم هم علیرغم اعلام رأی های "میلیونی" اعتراف کرده است که بخش بزرگی از مردم فریب نمایش اخیر را نخوردند. ثانیاً مهم است که بینیم کدام "مردم" و به چه دلایلی فریفته بساط انتخاباتی رژیم شدند. واقعیت این است که مردم یا خلق در جامعه ما نیز همانند همه جوامع طبقاتی ، طبقات و اقشار گوناگونی را در بر می گیرد و این اقشار و طبقات بر اساس منافع مادی شان از یکدیگر متمایزند. لذا به هنگام ادای کلمه "مردم" باید متوجه این واقعیت و عکس العمل های هر یک از این اقشار و طبقات نسبت به مسایل**

یا تغییر اوضاع جهنمی حاکم در اصلاح رژیم اصلاح ناپذیر جمهوری اسلامی دانسته شود. کانالیزه کردن انرژی ها به بساط انتخابات های مهندسی شده و مشارکت در خیمه شب بازی های انتخاباتی و کانال های بی خطر درست در همین راستا در دستور روز حاکمین قرار گرفته است. برای این منظور است که می بینیم دشمنان مردم از دیر باز با صرف انرژی و منابع مالی هنگفت و انتشار هزاران جلد نشریه و کتاب و مقاله و غیره با محتوای ضدیت با انقلاب و مبارزه قهر آمیز سعی کرده اند تمامی نیروهای وابسته به خود و نیروهای سازشکار و بینایینی را در راستای پیشبرد این کارزار مسموم به خط کنند.

ابراز سخنانی نظیر "شاید این بار با رأی دادن بتوان اوضاع را تغییر داد" ، "تمرین دموکراسی" (گویی که با صرف رأی دادن می توان دموکراسی را "تمرین" کرد!) و یا توجیه انتخابات مهندسی شده در ایران با این حرف درست که در همه انتخابات ثقل می شود - و گاه از موضع ظاهراً رادیکال نمایش انتخاباتی رژیم را از نوع آن انتخابات بورژوازی تلقی کردن که به توده ها اجازه داده می شود هر چهار سال یک بار سرکوبگران خود را انتخاب کنند و غیره ، همه توجیهانی هستند که در خدمت کتمان این واقعیت قرار دارند که آنچه به نام انتخابات در ایران مهندسی می شود ، انتخاباتی نیست که در کشورهایی با قوانین نسبتاً دموکراتیک برگزار می گردد. انتخابات در دموکراسی های بورژوازی با مقولانی چون آزادی بیان ، حق متشکل شدن ، حق تجمع و اعتراض و غیره که در قانون یا بندها و تیصره های خاصی ثبت گشته همراه است. در حالی که در جامعه ایران که دیکتاتوری در آن چنان عرصه را بر همگان تنگ کرده که حتی به افراد خود طبقه حاکم امکان تشکیل حزب نمی دهد و آزادی بیان و دیگر الزامات مربوط به دموکراسی ، رؤیاهای دست نیافتنی جلوه می کنند ، به هیچ وجه نمی توان به نمایشی که رژیم برگزار می کند نام انتخابات داد ، چه برسد به این که انتظار داشت دیکتاتورهای گرداننده رژیم به رأی مردم ارزش قایل شده و همان کسی را رئیس جمهور اعلام کنند که فرضاً مردم به او رأی داده اند! در این مملکت درست همانند سیستم های استبدادی قرون گذشته کسی به عنوان سایه خدا در زمین در رأس دیکتاتوری حاکم نشسته که ولی فقیه یا رهبر می نامندش که آبی بدون اجازه او خورده نمی شود. همچنین در رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی در فقدان هر گونه تشکل سیاسی ، کاندیداها را یک ارگان حکومتی به نام شورای نگهبان ابتدا تأیید صلاحیت می کند که از شروط کاملاً غیر دموکراتیک آن یکی هم التزام عملی به ولایت مطلقه فقیه است. با همه این

مردم با چه شگردهائی درصددی از توده هائی که با همه وجود خواهان سرنگونی این رژیم و انقلاب علیه سیستم ظالمانه حاکم هستند را به کجراه می برند. آن شکردها ، آن ایده ها و تبلیغات ضد خلقی را باید شناخت و خود را موظف به افشاء و مبارزه با آن ها نمود. از این طریق است که به جای تحقیر مردم می توان هم آگاهی خود را ارتقاء داد و هم در همین رابطه به وظیفه خود به عنوان روشنفکر مبارز که برای وی افشاری و روشنگری از کارهای مهم و اساسی به شمار می رود، عمل نمود.

اساساً چرا تعدادی در انتخابات رژیم

شرکت می کنند؟

اگر به تاریخ نه چندان دور نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی نظری بیافکنیم ، خواهیم دید که صرف نظر از سال و سال های اول که جریانان سیاسی سازشکار با انکار ماهیت وابسته به امپریالیسم و لذا دیکتاتور این رژیم مردم را دعوت به بازی در بساط مضحکه های انتخاباتی می کردند ، پس از حمله سراسری جمهوری اسلامی به مردم و سازمان های سیاسی در سال ۶۰ ، در سراسر دهه ۶۰ و تا نیمه اول دهه هفتاد ، کسی انتخابات رژیم را جدی نمی گرفت و شرکت کنندگان تنها کسانی بودند که ملزومات دیکتاتوری حاکم ، آن ها را به پای صندوق ها می کشید. اما این واقعیتی است که از دوره خاتمی مبلغین جمهوری اسلامی با "پروژه کلان اصلاحات" سعی کرده اند که گفتمان اصلاح طلبی و از جمله "تغییر" از طریق انتخابات را در جامعه جا انداخته و رواج دهند. اصلاح طلبان در همان زمان ، خود اعتراف کردند که تا چه حد از رشد گرایش توده ای به مبارزه قهر آمیز و امکان شروع "جنگ چریکی" (به قول حجاریان ، یکی از بنیانگذاران ساواک جمهوری اسلامی و تئوریسین "اصلاحات") بیمناک اند؛ و لذا اتاق های فکر و نظریه سازان جمهوری اسلامی با نشر و رواج گسترده ایده های به اصطلاح اصلاح طلبی و امکان پذیر بودن اصلاح جمهوری اسلامی کوشیدند انرژی مبارزاتی جوانان را به کانال های مورد دلخواه خویش کانالیزه کنند. با تبلیغ علیه هرگونه مبارزه قهر آمیز تحت عنوان تقبیح خشونت و رواج ایده هائی علیه ضرورت انقلاب ، آن هم با سرمایه گذاری روی نفرت توده ها از خودشان (جمهوری اسلامی با گرداندن گانش) که گویا مردم ایران با انقلاب خود (و نه امپریالیست ها در کنفرانس گوادولوپ) در سال ۱۳۵۷ ، جمهوری اسلامی را سر کار آورده اند، با نشر و رواج گسترده ایده های تقسیم حاکمین تا مغز استخوان جنایتکار ، به مهره های "خوب" و "بد" و حتی "بد" و "بدتر" و به طور کلی با کوشش در غالب کردن گفتمان اصلاح طلبی در جامعه ، سعی وافری صورت گرفته تا راه رهایی و

برداشته خواهد شد. آیا در چنین جو تبلیغاتی دروغین نیروهای مدافع ارتجاع، همه "مردم" می توانستند به خودی خود صره را از ناصره تشخیص دهند؟ می توانستند متکی بر تجربیات موجود متوجه باشند که اگر قرار باشد ترامپ به نمایندگی از امپریالیسم آمریکا همان شرایطی را در ایران ایجاد کند که در افغانستان و عراق و سوریه و لیبی آفریده اند نه روحانی، نه رئیسی و نه خامنه ای قادر به بازداشتن او از این کار نیستند؟ - همان طور که صدام حسین و معمر قذافی هم نتوانستند؟ آیا در شرایطی که نیروهای انقلابی کمتر قادر به رساندن صدای خود به توده ها می باشند و برعکس، انواع فریبکاران مرتجع یکه تاز میدان شده اند، می توان از خلق از هر قشر و طبقه ای که بوده باشند انتظار داشت که خود را از تاثیر تبلیغات ضد انقلابی مصون نگاه دارند، در "انتخابات" شرکت نکنند و حتی به نوبه خود، ندانسته دیگران را هم تشویق به بازی در آن بساط نکنند؟ مسلم است که نمی توان.

بنابراین موضوع باید برای روشنفکران مبارز و انقلابی این گونه مطرح شود که آن ها چه وظیفه ای در این زمینه به عهده دارند؟ شکی نیست که آن ها باید مبارزه علیه دشمنان مردم را با شدت و به طور هر چه مؤثرتری پیش ببرند و در این مسیر به کار روشنگرانه و کوشش در پخش ایده ها و نظرات درست در جامعه اهمیت لازم را بدهند؛ و خنثی کردن تبلیغات ارتجاع و همه جلوه های ایده های اصلاح طلبانه و رساندن نظرات درست به توده های تحت ستم ایران را با شدت هر چه بیشتری دنبال کنند. همان طور که می دانیم گردانندگان جمهوری اسلامی اگر چه برای رای مردم هیچ ارزشی قایل نیستند، ولی شدیداً محتاج حضور آن ها در پای صندوق های رای می باشند تا بتوانند توهومات دلخواه خود را در جامعه به وجود آورده و دامن زنند. از این روست که با شگردهای مختلفی می کوشند آن ها را به پای صندوق های رای بکشاند تا اگر حتی رأی باطله هم دارند آن را به صندوق بریزند. در چنین اوضاعی باید دید دشمنان مردم با چه شگردهائی بخشی از توده هائی که با همه وجود خواهان سرنگونی این رژیم و انقلاب علیه سیستم ظالمانه حاکم هستند را به کجراه می برند. آن شگرد ها، آن ایده ها و تبلیغات ضد خلقی را باید شناخت و خود را موظف به مبارزه با آن ها نمود.

تشخیص این امر که کدام یک از افشار و طبقات جامعه معمولاً دستخوش تبلیغات ارتجاع می شوند، کدام یک علیرغم همه داد زدن های شان از دست دیکتاتوری باز نسبت به دیکتاتور های گرداننده رژیم متوهم بوده و فریب تبلیغات آن ها را می خورند، تشخیص این که چه کسانی به قول معروف بوقلمون صفت بوده و هر بار به

از یک طرف رئیسی به عنوان چهره ای که گویا بیشتر از روحانی جنایتکار است (به راستی "متخصصین" باید تعیین کنند که قهرمان اعدام یا عضو هیأت مرگ در اعدام زندانیان سیاسی کدامیک جنایتکار تر است!) به صحنه آمده بود تا مردم از او به عنوان لولو خورخوره ترسیده و به روحانی رای بدهند - به خصوص که در همین راستا چنین تبلیغ می شد که این لولو خورخوره از طرف خامنه ای به عنوان منفورترین مقام جمهوری اسلامی هم ظاهراً پشتیبانی می شود - و از طرف دیگر تبلیغات، عمدتاً بر محور واقعیت جنگ طلبی امپریالیسم آمریکا و تشدید جنگ در خاورمیانه می گشت و این که گویا با رئیس جمهور شدن رئیسی، ایران نیز به سوریه و عراق تبدیل خواهد شد و بر عکس با روی کار آمدن مجدد روحانی خطر جنگ از سر ایران برداشته خواهد شد.

به از دست رفتن ثروت های کسب شده شان منجر شود نیز مرده و زمینه نفوذ خود را از دست داده است؟

آیا افراد ناآگاهی حتی در میان افشار پائین جامعه وجود ندارند که در شرایطی که هیچ چشم انداز عینی برای تغییر شرایط زندگی شان نمی بینند، فکر کنند که شاید هم با رای دادن این دفعه تغییری در جهت بهبود جامعه به وجود آید، یا تحت تاثیر تبلیغات موجود بگویند، بگذار رای دهیم که اوضاع بدتر از این نشود؟

در جریان مضحکه انتخاباتی اخیر شاهد بودیم که چه دم و دستگاه تبلیغاتی بزرگی چه از طرف خود رژیم جمهوری اسلامی و وابستگانش و چه از طرف رسانه های امپریالیستی نظیر بی بی سی و صدای آمریکا و "من و تو" با همکاری خود فروختگانی که کسب و کارشان رواج ایده های منحط جهت فریب مردم می باشد، آشکارا و یا با شیوه های مزورانه برای کشاندن مردم به پای صندوق های رای صورت گرفت.

از یک طرف رئیسی به عنوان چهره ای که گویا بیشتر از روحانی جنایتکار است (به راستی "متخصصین" باید تعیین کنند که قهرمان اعدام یا عضو هیأت مرگ در اعدام زندانیان سیاسی کدامیک جنایتکار تر است!) به صحنه آمده بود تا مردم از او به عنوان لولو خورخوره ترسیده و به روحانی رای بدهند - به خصوص که در همین راستا چنین تبلیغ می شد که این لولو خورخوره از طرف خامنه ای به عنوان منفورترین مقام جمهوری اسلامی هم ظاهراً پشتیبانی می شود - و از طرف دیگر تبلیغات، عمدتاً بر محور واقعیت جنگ طلبی امپریالیسم آمریکا و تشدید جنگ در خاورمیانه می گشت و این که گویا با رئیس جمهور شدن رئیسی، ایران نیز به سوریه و عراق تبدیل خواهد شد و بر عکس با روی کار آمدن مجدد روحانی خطر جنگ از سر ایران

مختلف اجتماعی و از جمله نمایش انتخاباتی بود. در جامعه ما کارگران و زحمتکشان و مردمان محرومی وجود دارند که با چشمانی گریان، از گرسنگی و نداری خود حرف می زنند و درست به دلیل شرایط جهنمی زندگی شان خشم و نفرتی بسیار عمیق تر از آن که بتوان تصورش کرد نسبت به رژیم حاکم دارند. این ها واقعاً تره هم برای مضحکه انتخاباتی رژیم خرد نمی کنند. آن ها را با به کار بردن کلمه "مردم" نباید در کنار طبقه و افشاری قرار دهیم که تنها از برخی از محدودیت های ناشی از دیکتاتوری حاکم کله مندند و حداکثر به سرکوب های عنان کسبخته این رژیم انتقاد دارند. این همان بخشی است که بیش از هر گروه اجتماعی دیگر فریفته تبلیغات ارتجاع شده و با توهم به تغییر اوضاع از راه "بی خطر"، در انتخابات شرکت می کند. البته امروز با توجه به تجربه های گذشته، بسیاری از افراد متعلق به همین دسته هم دیگر فریب نمایش انتخاباتی را نخورده و رای نمی دهند - هر چند ممکن است در تجمعات "آزادی" که رژیم به منظور داغ کردن تنور انتخابات به وجود می آورد، شرکت کنند.

در جریان تبلیغات گزاف و آگرانديسمان شده ای که در رسانه های داخلی و خارجی به عنوان "شور" مردمی برای شرکت در نمایشات انتخاباتی به راه انداخته شد شاهد بودیم که تمام افراد و طبقه ای که موضع مردمی و تلاش نیروهای انقلابی در جهت سرنگونی کل دم و دستگاه ظالمانه حاکم را مورد تمسخر قرار داده و تقبیح می کنند هر یک به گونه ای برای گرم کردن تنور انتخاباتی جمهوری اسلامی به هر تلاش ممکن دست زدند. دیدیم که فعالیت های شبانه روزی اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی و ایده های مسموم نیروهای ضد مردمی ای نظیر اکثریتی ها، همه و همه برای آن بود که در ادامه خط مسموم مبارزه قانونی و فرمیستی، تنور نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی را داغ کنند. مشاهده کردیم که نه فقط همه عقب مانده ها و مرتجعین شناخته شده، بلکه افراد ظاهراً منتقد رژیم نیز از هنرمندان یا بهتر است گفته شود "هنرپندان" نا آشنا با درد توده های دربند ایران گرفته تا آنهائی که ظاهراً خود را دارای دلی پرخون از رژیم نشان می دادند و برخی از آن ها که حتی در زندان به سر می برند نیز آتش بیار معرکه شدند. باید دانست که حناک اینان در میان توده های محروم و تحت ستم ایران که واقعیت های عینی بیش از هر چیز دیگر فریبکارانه بودن پروژه اصلاحات را به آنها شناسانده است، رنگی ندارد. این را نه فقط دلایل منطقی بلکه گزارشات عینی نیز ثابت می کنند. اما آیا ایده ها و تبلیغات مسموم اصلاح طلبی نیروهای ضد انقلاب در میان افشار مرفه و حتی نیمه مرفه جامعه که بیمناک تحولاتی هستند که ممکن است

دهندگان در خارج از کشور پیوستند. بخش دیگر هم دانشجویانی بودند که به خاطر تحصیل در خارج و لزوم داشتن مهر در شناسنامه و یا بورسیه های شان به مراکز رأی گیری رفتند.

شناخت از ترکیب رأی دهندگان اخیر به ما کمک خواهد کرد که بدانیم با هر یک از این دسته ها باید چه برخوردی داشته باشیم. مسلماً برخورد درست بین مزدوران و وابستگان و آقا زاده و خانم زاده های انگل آن ها در خارج از کشور با جوانانی که الزامات دیکتاتوری حاکم آن ها را به جلوی درب سفارت کشانده تفاوت قائل خواهد شد.

این نوشته بهتر است با تجربه اخیر در خارج از کشور تمام شود.

عمیق تر شدن هر چه بیشتر فاصله فیمابین نیروهای عقب مانده مدافع ارتجاع و نیروهای مترقی و پیشرو در خارج از کشور و کشاکش بین آن ها که پر رنگ تر گشته ، مطمئناً انعکاس همان مبارزه طبقاتی است که در عمق جامعه در ارتباط بین انبوه استثمار شونده ها و ستمدیدگان با سرمایه داران و رژیم حامی شان ، جمهوری اسلامی جریان داشته و هر روز جلوه های کوچک یا برجسته خود را عیان می سازد؛ بیانگر عمیق تر شدن هر چه بیشتر تضاد بین نیروهای آزادیخواه جامعه با دیکتاتور ها و حامیان شان می باشد. در چنین کشاکشی برای مقابله با مرتجعین لازم است با انجام اتحاد عمل های مبارزاتی و از این طریق آوردن نیروی هر چه بیشتری به صحنه مبارزه علیه رژیم به تقویت نیروی اپوزیسیون مترقی و انقلابی و قدرتمند کردن آن پرداخت.

کسانی هستند که وقتی از "چپ" سخن می گویند آن را با سازمان هایی که در فرصت پیش آمده بعد از قیام توده ای بهمن رفتارهای مماشات طلبانه داشتند تعریف می کنند و آن گاه مبارزه فردی را در مقابل کار تشکیلاتی که از ضرورت های پیشبرد هر نوع کار مبارزاتی است قرار می دهند. کار در یک سازمان سیاسی را تقبیح و با انداختن باد در غیغ ، خود را بالاتر از هر سازمان سیاسی (به خاطر این که سازمان سیاسی است) قرار می دهند. این ها نمی خواهند به روی خود بیاورند که بین آن هایی که خود را چپ می نامیدند و چپ های واقعی که در محاصره اینان قرار داشته و حتی با بایکوت ، وجود شان را هم نادیده می گرفتند و می گیرند تمایز بزرگی وجود داشته و دارد. کسانی که این تمایز را انکار کرده و همه (در عباراتی که به کار برده می شوند ، "چپ" ها و "سازمان ها") را با یک چوب تکفیر می رانند به واقع ، آگاهانه یا ناآگاهانه حقیقت را زیر پا می گذارند و با این برخورد ، تیشه به ریشه خود نیز می زنند. همان طور که مشخص است در این

در خارج از کشور سرسپردگان رژیم ، چون فرخ نگهدار ، مسعود بهنود، ابراهیم نبوی ، مهاجرانی و نمونه های شناخته شده دیگر ، چه پیش از نمایش انتخاباتی رژیم و چه با حضور در مقابل سفارتخانه ها برای رأی دادن ، به انجام همان وظیفه ضد انقلابی پرداختند که همپالکی های شان در داخل ایران. علاوه بر چنین عناصری ، افراد ناشناخته ای هم برای دادن رأی به سفارت خانه های رژیم مراجعه کردند. برخی ، از همه این افراد به عنوان پناهنده اسم می برند که درست و واقعی نیست. بیشک در میان آن ها پناهنده هایی بودند که چه با رشته های مالی و چه به شکلی دیگر به رژیم وصل شده و افسار خود را به دست جمهوری اسلامی سپرده اند و در نتیجه برای ابراز بیعت به امامزاده سفارت رفته و رأی دادند.

رأی دهندگان در خارج از کشور

در خارج از کشور نیز سرسپردگان رژیم ، چون فرخ نگهدار ، مسعود بهنود (روشنفکران مبارز دهه ۴۰ ، این فرد را بالاتر از ساواکی ، به عنوان عضو مستقیم سیا می شناختند) ، ابراهیم نبوی ، مهاجرانی و نمونه های شناخته شده دیگر ، چه پیش از نمایش انتخاباتی رژیم و چه با حضور در مقابل سفارتخانه ها برای رأی دادن ، به انجام همان وظیفه ضد انقلابی پرداختند که همپالکی های شان در داخل ایران. اما علاوه بر چنین عناصری ، افراد ناشناخته ای هم برای دادن رأی به سفارت خانه های رژیم مراجعه کردند. برخی ، از همه این افراد به عنوان پناهنده اسم می برند که درست و واقعی نیست. بیشک در میان آن ها پناهنده هایی بودند که چه با رشته های مالی گوناگون و چه به شکلی دیگر به رژیم وصل شده و افسار خود را به دست جمهوری اسلامی سپرده اند و در نتیجه برای ابراز بیعت به امامزاده سفارت رفته و رأی دادند. ولی علاوه بر این دسته از پناهنده ها ، تیپ های دیگر نیز حضور داشتند. شاید بتوان گفت که بخش بزرگی از آن ها ، عزیز دردانه های سرمایه داران زالو صفت ایران و خودی های رژیم بودند که می توان از آن ها به عنوان لمپن ها و انگل ها و "فارچ های زهر دار" (به قول رفیق بهروز دهقانی در توصیف لمپن) که در خارج ولو هستند ، نام برد. بخش دیگر را کسانی تشکیل می دادند که اگر چه در خارج از کشور زندگی می کنند ولی سرمایه ای (صرف نظر از بزرگی و کوچکی آن) در ایران دارند و از این طریق با جامعه داخل ایران مرتبط شده اند. این ها به قورباغه هایی می مانند که با زندگی دو زیستی شان موضع ثابتی نمی توانند داشته باشند و در فاصله بین تأیید و نفی رژیم گیر کرده اند. در حال حاضر این دسته بر اساس منافع مادی معینی که در ایران دارند خود را ملزم به تبعیت از خواست جمهوری اسلامی برای رأی دادن می بینند؛ در نتیجه آن ها نیز به صف رأی

همان سمتی بر می گردند که باد از آن طرف می وزد ، باعث می شود که ما دید نادرستی نسبت به همه توده ها تحت نام "مردم" پیدا نکرده و همه را با یک چوب نرانیم. مثلاً در زمان شاه در مقطعی چنین تبلیغ می کردند که مردم می گفتند زنده باد مصدق و هنگامی که شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد دوباره به ایران باز گردانده شد، گفتند مرده باد مصدق. در حالی که واقعیت چنان نبود و می بایست دید که کدام مردم و از میان کدام قشر و طبقه چنان کردند و در نتیجه چنان برخوردی را به حساب همه مردم نگذاشت. از جنبه ای دیگر باید تشخیص داد که مردم به طور کلی بر اساس منافع طبقاتی شان این یا آن برخورد را انجام می دهند. اگر توده های انقلابی و به واقع ضد امپریالیست ایران زمانی مثلاً فریب تبلیغات رسانه هایی چون بی بی سی را خورده و تصور کردند که خمینی رهبر مبارزات آن هاست ، همین که این به اصطلاح "رهبر" تا حدی چهره واقعی خود را به آن ها نشان داد ، از او روی برگرداندند و اگر سازمان های سیاسی خرده بورژوا در صحنه نبودند که به نوبه خود با خلقی و ضد امپریالیست خواندن خمینی و رژیمش ، آن ها را به کجراه ببرند همان توده هایی که خمینی را به اشتباه رهبر خوانده بودند ، همان گونه که در گوشه و کنار جامعه شاهد بودیم ، انقلاب خود علیه همان خمینی "رهبر" را ادامه می دادند.

تأکید روی واقعیت های ذکر شده در فوق از آن رو ضروری است که امروز کارگران و زحمتکشان و توده های وسیعی از رنج دیده گان که تحت شرایط دیکتاتوری حاکم امکان رساندن صدای خود به دیگران را ندارند ، در کنار اصلاح طلبان و همه کسانی که فریفته تبلیغات آن ها گشتند و به روحانی رأی دادند ، مورد سرزنش و سرکوفت قرار گرفته اند. برخی نیز با هر برداشت و انگیزه ای سعی دارند این توهم را دامن زنند که گویا اکثریت مردم ایران علیرغم همه شرایط زندگی طاقت فرسای شان و علیرغم این که می بینند که جمهوری اسلامی حافظ نظم ارتجاعی و استثمار گرانه ایست که دمار از روزگار آنان در می آورد ، در انتخابات شرکت کرده و به این رژیم فاسد و جنایتکار رأی دادند. نباید اجازه داد که روشنفکران و نیروهای مبارز ما اسیر چنین تبلیغاتی شوند. مسلم است که رأی به هر یک از مهره های تبهکار و خانه زاد استثمارگران حاکم با هر توجیهی مفهومی جز رأی به تداوم اعدام و زندان و شکنجه ، رأی به تداوم بی حقوقی زنان ، رأی به تداوم و تشدید فقر و گرسنگی و بیکاری و محرومیت میلیون ها تن از آحاد جامعه ما ندارد. اما دیدن واقعیت یک چیز است و اسیر تبلیغات مسموم شدن چیزی دیگر.

پیرامون حوادث تروریستی اخیر در تهران!



حوالی ساعت ۱۰ صبح امروز (۱۷ خرداد ۱۳۹۶ برابر با ۷ جون ۲۰۱۷) ساختمان مجلس شورای اسلامی و همچنین قبر خمینی در تهران به طور همزمان هدف تهاجم نظامی افراد مسلحی قرار گرفت که خبرگزاری ها از آن ها به عنوان تیم های تروریستی داعش نام برده اند. در جریان درگیری این افراد با نیروهای انتظامی و امنیتی جمهوری اسلامی که مجموعاً حدود ۵ ساعت طول کشید ، بر اساس گزارشات خبرگزاری ها ، تاکنون ۱۲ نفر از مامورین و کارگزاران رژیم و مردم عادی کشته و ۴۲ تن زخمی شده اند. مطابق گزارشاتی که منبع اصلی آن خبرگزاری های جمهوری اسلامی هستند ، ۲ تن از مزدوران داعش ، جلیقه های انفجاری خود را در محوطه قبر خمینی و در داخل مجلس شورای اسلامی منفجر کردند. به رغم گزارشات اولیه مبنی بر دستگیری یکی از مهاجمان ، به ادعای رژیم هر ۶ مهاجم به مجلس شورای اسلامی و قبر خمینی کشته شده اند. داعش نیز پس از گذشت مدت کوتاهی از حملات تروریستی مزبور ، مسئولیت این حملات را بر عهده گرفت و تصاویری را در این رابطه در سایت های وابسته به خود به نمایش عموم گذارد. پس از وقوع حملات تروریستی امروز ، در فاصله کوتاهی ، شمار فزاینده ای از مقامات دولت ها و نیروهای امپریالیستی با محکوم کردن حملات امروز ، به پشتیبانی و "ابراز همدردی" با رژیم جمهوری اسلامی که خود در زمره تبهکارترین رژیم های داعشی بوده است ، پرداخته اند.

حملات جنایتکارانه امروز که در جریان آن از جمله تعدادی از مردم بی گناه کشته و مجروح شدند بدون شک موجب نگرانی به حق توده های تحت ستم ما در تمام کشور شده و فضای ناامنی و بحران را گسترش داده است. بی شک رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی خواهد کوشید از این عملیات تروریستی - از طرف هر نیروی ضد خلقی از جمله تروریست های خود رژیم صورت گرفته باشد (هر چند داعش رسماً مسئولیت آن را به عهده گرفته است) - در جهت اهداف پلید خود بهره برداری نموده و به خصوص از آن ها به عنوان یک دستاویز برای گسترش فضای وحشت و ترور و اختناق هر چه بیشتر در جامعه استفاده کند.

حملات امروز را نمی توان بدون ارتباط با تحولات اخیر در منطقه خلیج فارس و تشدید تنش بین کشورهای منطقه بررسی کرد. این حملات در شرایطی اتفاق افتاد که ترامپ با سفر به عربستان سعودی و عقد قراردادهای نظامی جدید با عربستان ، در پیشبرد سیاست های

جنگال امپریالیست ها و سرمایه داران غارتگر رشد یافته ، به جان توده های تحت ستم در منطقه انداخته شده است. اتفاقاً، هر روز مدارک جدیدی مبنی بر هم تنیدگی آشکار داعش و دار و دسته های تروریست اسلامی دیگر با بسیاری از سازمان های جاسوسی و اطلاعاتی در سراسر دنیا افشاء می گردد.

واقعیت این است که یکی از بزرگترین نتایج فعالیت های ضد انقلابی داعش به عنوان بخشی از یک پروژه امپریالیستی ، سرکوب و به حاشیه راندن نیرو های انقلابی و جنبش های اعتراضی ، محدود کردن آزادی های دموکراتیک ، گسترش فضای ناامنی و وحشت و جنگ افروزی هایی ست که صرفاً در خدمت سرمایه داران تبهکار و خون آشام بین المللی قرار دارد. در چنین چهارچوبی ست که می توان گفت که رژیم داعشی جمهوری اسلامی که در تمام زمینه ها ، در یک بحران شدید دست و پا می زند و به شدت مورد نفرت اکثریت توده های زحمتکش و محروم قرار دارد ، با توجه به حملات اخیر ، زیر نام مبارزه با "تروریسم" و "داعش" خود را برای یک تعرض گسترده تر ضد خلقی علیه توده های تحت ستم ما آماده می نماید.

امروز فعالیت های جنایتکارانه و ضد خلقی نیروهای مرتجع نظیر القاعده و داعش که ساخته دست امپریالیست ها می باشند ، بیش از پیش به تمام مردم خاورمیانه و از جمله مردم ایران نشان می دهند که امپریالیست ها دشمنان اصلی توده های تحت ستم این منطقه هستند و رژیم های وابسته ای چون جمهوری اسلامی درست در خدمت به سیاست های جنگی امپریالیستی است که خود را درگیر جنگ در سوریه و عراق و یمن و انجام اقدامات تروریستی و توطئه گرانه در نقاط دیگر کرده اند. این رژیم در حال حاضر کانال اصلی نفوذ و سلطه گری امپریالیسم در جامعه ماست. از این رو چریکهای فدایی خلق ایران در حالی که حملات مسلحانه امروز و کشتار مردم بی گناه را به شدت محکوم می کنند ، بر این امر تأکید دارند که تنها با مبارزه در جهت سرنگونی انقلابی کلیت رژیم داعشی جمهوری اسلامی توسط توده های مبارز می باشد که امکان جلوگیری از رشد و نفوذ دار و دسته های مزدور و ضد انقلابی ای نظیر داعش و شرکاء در کشور ما فراهم می شود.

**مرگ بر امپریالیسم و سگان
زنجیریش!**

**سرنگون باد رژیم وابسته به
امپریالیسم جمهوری اسلامی!
زنده باد انقلاب!**

**چریکهای فدایی خلق ایران
۱۷ خرداد ۱۳۹۶**

جنگی خود قدم های باز هم بیشتری برداشت. حملات امروز در خدمت منافع آشکار جناح های جنگ طلب امپریالیست ها و صاحبان کارتل های نظامی و سرمایه داران تبهکار بین المللی قرار دارد که از گسترش سیاست های جنگ طلبانه و میلیتاریستی بهره می برند. همچنان که این حملات به سیاست های ضد خلقی و جنگ طلبانه جمهوری اسلامی در خدمت به اهداف جنگ سالاران بین المللی مشروعیت هر چه بیشتری می دهد. هم اکنون با وجود گذشت مدت بسیار کوتاهی از حوادث امروز ، می بینیم که عوامل جمهوری اسلامی و دستگاه های تبلیغاتی این رژیم با دستاویز داعش در حال تبلیغ "اتحاد" مردم زیر پرچم حکومت و علیه خطرات امنیتی بوده و مخالفین سیاست های جنگی حکومت را تهدید به برخورد قاطع می کنند. این حملات بهانه بسیار خوبی به مقامات حکومت می دهد تا از دخالت ضد انقلابی جمهوری اسلامی در سوریه و عراق و یمن دفاع و با توجه به محکومیت این دخالت ها توسط افکار عمومی مردم ایران ، مخالفان این سیاست جنگی را زیر تازیانه حملات قلمی و عملی خود بگیرند. همچنین ، سیاست آمریکا به طور طبیعی به گسترش فضای جنگ و ناامنی در این منطقه و تشدید مسابقه تسلیحاتی دامن زده به طوری که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی که در طول ۲۸ سال گذشته یکی از طرف های این مسابقه ضد خلقی بوده ، امروز در شرایط فقر و فلاکت مردم به شدت در حال تخصیص منابع بیشتر مالی به بودجه های جنگی خود می باشد.

تجربه چند سال اخیر در سطح منطقه و در کشورهای همسایه ایران به روشنی به تمام توده های محروم و تحت ستم نشان داده که داعش یک پروژه ارتجاعی و ضد انقلابی استراتژیک است که توسط امپریالیست ها و سگان زنجیریش ساخته و پرداخته شده و توسط همین ها تغذیه و تسلیح شده و هر جا که جنبش اعتراضی مردم به پا خاسته و برای آزادی و رهایی از

اثری از چریک فدائی خلق، رفیق بهروز دهقانی زندگی و آثار شون اوکیسی (۱)



شون اوکیسی
۱۸۸۰-۱۹۶۴

پیام فدائی: در این نوشته، رفیق بهروز دهقانی به معرفی و توضیح آثار شون اوکیسی، نمایشنامه نویس مبارز و سوسیالیست متعهد ایرلندی پرداخته است. رفیق بهروز نه تنها اولین کسی است که در دهه ۴۰ شون اوکیسی، نویسنده ای که قلمش را همواره در خدمت به طبقه کارگر ایرلند به کار برد را به جامعه روشنفکری ایران شناساند بلکه خود به ترجمه آثاری از او از جمله "خیش ها و ستاره ها" (که رفیق بهروز از آن به عنوان شاهکار اوکیسی نام برده)، "خزانی در بهار"، "ماه در کابلنامو می درخشد"... پرداخته است. در این نوشته رفیق بهروز با توضیحات پر ارزش خود که مملو از معنا و مفهوم انقلابی اند راه زندگی تأثیر گذار و حیات بخش- زندگی ای که به قول خودش پایانش آغازی برای دیگران باشد، چنان زندگی ای که مرگ در آن آجری باشد برای دیوار شهری که ساخته می شود- را مورد تأکید قرار داده است. با چنین تأکیدی گوئی رفیق بهروز دهقانی در زمان نگارش این نوشته از زندگی پربار و شکوهمند خود و مرگ زندگی بخشی سخن می گفت که چند سال بعد، خود، سمبل برجسته شان شد.

خانه ی اجاره ای که شون و مادرش در آن زندگی می کردند در یکی از محله های فقیرنشین دوبلین بود. آن روزها گرسنگی و بیماری در این محله ها بیداد می کرد و به قول منتقدی کشتارش بیشتر از تزارهای روسیه و طاعون های کلکته بود. یک سوم مردم دوبلین در خانه های اجاره ای این محله ها می نشستند، خانه هایی که بقایای قصرهای متروک اشراف و اعیان ایرلند یا انگلستان بود که سوداگران آن ها را به ثمن بخش خریده بودند و کرایه بهایشان را با پارو جمع می کردند: هفتاد تا صد نفر در یک خانه.

جیم لارکین، رهبر کارگران و سپاه میهن پرستان ایرلند، در دادگاه متهمان اعتصاب ۱۹۱۳ گفت: «در زندان مانت جوی Mountjoy اوضاع بهتر از این است. من چند بار افتخار حضور در آنجا را داشته ام (خنده ی مردم) راستی که مجرمان بیرون زنداند.»

در چنین بلبشوئی شون کودکی اش را می گذراند. چندی به مدرسه رفت اما بدرفتاری کشیش چنان از مدرسه و درس و مشق بیزارش کرد که برای همیشه از مدرسه گریخت. خواندن و نوشتن را از مادرش آموخت و نمایشنامه نویسی را از آثار شکسپیر و دیون بوسیو (۲) و کوچ و خیابان دوبلین.

از همان کودکی مجبور شد زیر بال مادرش را بگیرد که یک تنه با گرسنگی، مرض ساری بیچاره ها، می جنگید. پس به کارهای گوناگونی دست زد: روزنامه فروشی، پادوئی، رفتگری و عملگی راه آهن. در همین زمان ها گاهگاهی در روزنامه «کارگر» و روزنامه های دیگر ایرلند مقاله هایی منتشر می کرد.

آشنائیش با تئاتر از زمانی شروع شد که برادرش آرچی به همراه دوستی نمایش هایی ترتیب می داد. شون نیز گاهی جای بازیگر غایبی را می گرفت اما به ندرت پول بلیط نمایش تئاترهای خوب را دست و پا می کرد. به روایت دوستش فالون تا اجرای اولین نمایشنامه اش تنها دوبار به تئاتر رفته بود.

زبان ایرلندی که شاخه ای از زبان سلتی است در نتیجه ی سال ها تسلط انگلستان تقریباً از بین رفته بود. گروهی از ناسیونالیست ها انجمنی به نام انجمن «گیلی» تشکیل دادند که زبان و آداب و رسوم ایرلند را احیاء کنند و جلو تسلط انگلیسی و انگلیسی ها را بگیرند. شون چندی در انجمن گیلی فعالیت کرد و زبان گیلی را یاد

شاید تصادفی است که بسیاری از نام آوران ادبیات انگلیسی از ایرلند برخاسته اند: شریدن، گولد اسمیت، برناردشاو، اسکاروایلد، جیمز جویس، سینگ و اوکیسی Sean O'Casey. سوفیت نیز سی و دو سال از عمر خود را در آن دیار گذرانده و آثار خود را در همان جا نوشته است. اما نکته اینجا است که بیشتر این نویسندگان و شاعران چنان عرصه را بر خود تنگ دیده اند که راه دیار غربت را در پیش گرفته اند و از زندان وطن در رفته و آواره ی سرزمین های بیگانه گشته اند:

برناردشاو و اسکاروایلد پاک انگلیسی شدند؛ جیمز جویس و اوکیسی نیز با آنکه ایرلندی ماندند و از ایرلند نوشتند دیگر به زاد بوم خود برنگشتند. چه، علت هایی که آن ها را مجبور به ترک یار و دیار کرده بود به جای خود بود و هست.

این سرزمین زیبا همیشه نویسنده ها و هنرمندانش را به تبعید راهی کرد و با دل و جرئت، به شوخی ایرلندی همه ی رهبرانش را یک یک به تباهی کشاند.

طنز، ایرلندی بود، یکسر، که زهر در کام «پارنل» ریخت ... آه، ایرلند، نخستین و تنها عشق من، در پهنه ی تو مسیح و قیصر دو دوست جان در یک قالبند. (۱)

سیزدهمین بچه ی خانواده ی کسید Casside که به دنیا آمد «جان» نام گرفت. با اینکه پدر و مادرش دو «جان» را پیش از او با دست خود به خاک سپرده بودند، این یکی نمرد، جان سختی کرد و ماند. خواندن و نوشتن آموخت و نامش را به زبان گیلی برگرداند: شون اوکیسی.

شون در سال ۱۸۸۰ در دوبلین زاده شد. «به دنیائی قدم گذاشت که انباشته از آز و نیاز و نادانی بود، و دیگران کنارش می زدند، پسش می رانند، سرکوفتش می کردند چون یکی دو ساعت زودتر رسیده بودند و خود را از برتری خداداد بهره ور می انگاشتند.» (۲)

شش ساله بود که پدرش مرد، دو برادر بزرگترش وارد ارتش امپراطوری شدند تا در افغانستان با منکران ملکه بجنگند "و با مدال روی سینه برگردند." شون ماند و برادر بزرگتر و مادرش.

**به یاد پر افتخار چریک فدایی خلق،
فرزند راستین کارگران و زحمتکشان،
رفیق کبیر، بهروز دهقانی
در سالگرد شهادتش در ۹ خرداد ۱۳۵۰**

ای رفیق سترگ زحمتکشان!

باد .

نام همیشه زنده تو را

به هر جا که اشک گریستان جاری ست

خواهد برد.

هر جا که خشم

نفره می کشد

به هر سیاهچالی که خون.

فواره می زند.

از صفیر تازیانه دژخیم

به هر جنگلی

که رگبار مسلسلها

بر لاشه ارتجاع می رقصد

باد نام ترا خواهد برد

تا نهایت ارتفاع !

نام سترگ تو

خنجری ست بر قلب شب پرستان.

نام تو

آتش به خرمن سازش پیشگان تابکار.

نام تو

تلاش سپیده روشن پیروزی ست!

ای رفیق زحمتکشان

ناوت بلند باد!



از طول جنگ خسته و فرسوده شده بودند با این طرح موافقت کردند و ایالت آزاد ایرلند را تشکیل دادند. اما گروه سرسخت تا کسب استقلال کامل و تشکیل حکومت جمهوری از پای ننشستند. جنگ برادرکشی آغاز گشت «و انگلستان که نتوانسته بود با اسلحه و ارتش خود کاری بکند، با سیاست تفرقه اندازی پیروز می شد، زیرا خود ایرلندی ها با هم می جنگیدند و انگلستان با خیال راحت به یک طرف کمک می داد و معمولاً به صورت ناظر بی طرف از دور به حوادث می نگریست و قلباً از این اوضاع بسیار خوشحال بود (۵)

زیر نویس ها:

- ۱- جیمز جویس
- ۲- "حدس می زنم"، اولین مجله زندگینامه ۶ جلدی اوکیسی به قلم خودش.
- ۳- همان اثر، ص ۱۴۸۱
- ۴- جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان ص ۱۳۳۸ و ۱۴۸۱.
- ۵- Gabriel Fallon: Sean O Casey, the Man I Knew.

(ادامه دارد)

گرفت. اما این انجمن و نیز «برادری جمهوری ایرلند» عطش کارگر جوان را اقیان نمی کرد و اعضای این انجمن ها ناسیونالیست هائی بودند که به کارگران و احتیاج هایشان علاقه ای نداشتند. این بود که از آن ها برید و به لارکین پیوست. در آن روز که لارکین تازه نفس، اتحادیه ی کارگران را پی می ریخت،

ارباب ها سخت به تکاپو افتاده بودند و با چماق تکفیر روحانیان به سر او و طرفدارانش می زدند. اوکیسی گمشده ی خود را یافته بود، پشت سر او به راه افتاد. معاون لارکین و دبیر سپاه میهن پرستان ایرلند شد و در اعتصاب بزرگ ۱۹۱۳ فعالانه شرکت کرد.

کارگران طرفدار لارکین عصرها در تالار آزادی گرد می آمدند و گاهی برای سرگرمی، برنامه های تفریحی می دادند. در این تالار گاهی کارگران نمایشنامه ای به قلم شون اوکیسی اجرا می کردند.

در قیام عید فصیح ۱۹۱۶ به زندان افتاد، بعد بیکاری و گرسنگی و درپردی و گاهگاهی نوشتن و همیشه خواندن. با آن چشمان علیلش، هرچه به دستش می رسید می خواند. گاهی از مزدش کش می رفت و کتاب می خرید و روی کاغذهای ناجوری که دوستی از چاپخانه برایش می آورد، قصه و نمایشنامه می نوشت. با آن سماجت و کله شقی هیچ چیز نمی توانست از میدان درش کند. سه نمایشنامه ای که به تئاتر آبی داده بود پس فرستاده شد که: «چیزی در وجود شما هست و در شخصیت سازی دست قوی دارید». هنوز راهش را نشناخته بود. بیتز، شاعر ایرلندی که از گردانندگان و مؤسسان تئاتر آبی بود، روزی به او گفت: «از زندگی ای که می شناسی بنویس.» شون نصیحت او را به کار بست و پرداخت به ثبت زندگی محله های فقیرنشین دوبلین.

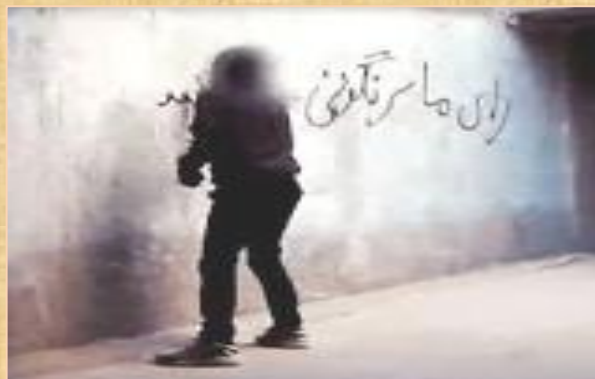
اولین نمایشنامه ای که با این زمینه نوشت پذیرفته شد و در تئاتر آبی روی صحنه آمد. کارگر چهل و سه ساله ی راه آهن، نمایشنامه نویس شده بود. اما هنوز نمی توانست بیل و کلنگ را بر زمین بگذارد زیرا که از این نمایشنامه فقط چهار لیره نصیبش شد. هنوز راه درازی در پیش داشت. پس از اجرای دومین نمایشنامه ی بزرگش، جونو و طاووس، که بیست و پنج لیره گیر آورد، دیگر می توانست از کار دست بکشد و تمام وقت خود را صرف نوشتن کند. سه نمایشنامه ی بزرگ اوکیسی، از مبارزات مردم ایرلند با انگلیسی ها مایه گرفته است، از این رو پیش از بحث در باره ی آن ها نگاه گذرای به تاریخ می اندازیم.

انگلیسی ها از قرن دوازدهم به استقرار سلطه ی خویش در ایرلند آغاز کردند و رفته رفته بر همه جای جزیره دست یافتند، حتی زبان و آداب و رسوم مردم آن را از بین بردند. زمزمه های استقلال طلبانه در ایرلند از هنگامی آغاز شد که دیگر کارد به استخوان مردم رسید. دهقان ایرلندی از زمین رانده شد و همه ی املاک به تصرف لردهای انگلیسی درآمد و جزیره «تبدیل شد به محل تهیه ی مواد خام برای صنایع تازه نفس انگلستان که سیرایی نداشت و از همه ی دنیا چپاول می کرد و می برد به آنجا و به این غول می خوراند.» (۴)

گروه های مبارزه در همه جا تشکیل شد. نخست وزیر انگلستان در پی چاره جویی برآمد و طرح استقلال داخلی ایرلند را به مجلس برد، اما محافظ کاران تن در ندادند.

روز دوشنبه عید فصیح ۱۹۱۶ سپاه میهن پرستان به رهبری جیم کنالی قیام کرد و پس از یک هفته سرکوب شد. دولت انگلیس بیرحمانه همه ی رهبران قیام را اعدام کرد. این قیام با اینکه شکست خورد تکان شدیدی به مردم داد به طوری که نهضت سین فاین، که پس از قیام نصح گرفت توانست مردم زیادی را دور هم گرد آورد و در سال ۱۹۱۹ اعلان جمهوری کند. در سال ۱۹۲۲ انگلستان کاری ترین نقشه ی استعماری خود را در ایرلند عملی کرد: با دادن استقلال داخلی (Free State هم ردیف دومینیون) میان رزمندگان دو دستگی انداخت. بسیاری از مبارزین ایرلندی که

مصاحبه "راديو همراه" با رفيق چنگيز قبادي فر، پيرامون انتخابات در جمهوري اسلامي (۱)



پیام فدایی: آنچه در زیر می آید متن گفتگوی "راديو همراه" در سوئد با رفيق چنگيز قبادي فر در مورد "انتخابات" رياست جمهوري رژيم ضد خلقی جمهوري اسلامي ست که در تاريخ ۱۵ ماه می ۲۰۱۷ (۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۹۶) صورت گرفته است. پیام فدایی این مصاحبه را از حالت گفتار به نوشتار تبدیل و با برخی ویرایشهای جزئی به اطلاع خوانندگان نشریه می رساند. فایل صوتی این مصاحبه از طری لینک زیر برای علاقه مندان قابل دسترسی ست.

<https://www.youtube.com/watch?v=Qpz4rN704CA>

توش زندگی می کنیم، کشورهای به هرحال متروپل یا اروپایی، آمریکایی که البته تاکید کنم انتخابات های این جا هم به اون مفهوم انتخابات آزاد و مطلق نیستند ولی من این مقدمه رو برای این گفتم که وقتی شما به سیستم انتخاباتی جمهوري اسلامي نگاه می کنید حتی فاقد کمترین معیارهای انتخاباتیه که طبقه حاکم به حدی رای مردم خودش رو در این کشورها به رسمیت می شناسه به این معنی که هر چند سال یک بار اجازه می ده که مردم بیان و ازمیان احزاب طبقه حاکم یکی رو به قول اندیشمند بزرگ، مارکس، به عنوان این که در ۴ سال یا ۵ سال یا در دوره آینده بر اونها حکومت کنه رو به رسمیت می شناسه.

در ایران به دلیل وجود یک دیکتاتوری عربان و تا بن دندان مسلح، که تاب کوچکترین فعالیت سیاسی و اجتماعی مستقل رو از طرف مردم و آحاد جامعه را نداره کمترین تحمل رو برای وجود تشکلات صنفی مستقل نداره، آزادی بیان وجود نداره و حتی دیکتاتوری تا حدیه که اقشار طبقه حاکم رو هم ما می بینیم که گاهی وقتها صدای اونها رو هم تحمل نمی کنه، ما با سیستم انتخاباتی ای روبرو هستیم که فاقد کمترین خصوصیات یک (سیستم) انتخابات آزاد هست این نکته اساسی ای که در طول ۲۸ سال گذشته حاکم بوده بر تک تک انتخاباتی که اینها به عنوان انتخابات سازمان داده اند.

ولی اگر حالا من به طور مشخص برگردم به این سؤال و جدا از سیستم انتخاباتی بهتر بگم اگر بپردازیم به روانشناسی حاکم به این انتخابات هایی که تا الان برگزار شده توی این ۱۱ دوره ما یک فرق هایی رو می بینیم. به طور مثال بعد از یورش سراسری جمهوري اسلامي به مردم، به سازمانها و به نیروهای انقلابی در سال ۶۰ و اون موج اعدامها و سرکوب خونینی که (رژیم) واقعا در همه جا جویبار خون رودخانه خون به راه انداخت توی این جامعه، اصولا اون موقع با توجه به جنایتهای روزمره و اخبار اعدام و سرکوب

ریاست جمهوري در همین جمعه ۲۹ اردیبهشت برگزار می شه از نظر شما ۱۱ دوره قبل چگونه بود و آیا می شه این دوره رو دوره ای متفاوت دید با توجه به اتفاقاتی که افتاد و به اصطلاح برجامی که روحانی فریبکار دم از اون می زنه، این متفاوت بودن رو نشون می ده یا خیر.

پاسخ: ببینید، فکر می کنم مناسب تر این باشه که برای دادن یه پاسخ صحیح به سؤال شما من یه نکته رو در ابتدا اشاره کنم بهش. وقتی که ما از انتخابات -و هر جا می گیم انتخابات یعنی انتخابات آزاد- صحبت می کنیم خوب منظور ما چیه؟ منظور ما اینه که مردم یک جامعه ای و بطور مشخص ایران بتونن در کشورشون آزادانه در روندهای سیاسی مشارکت داشته باشند و به این اعتبار، در انتخابات هایی که برگزار می شه آزادانه بتونن رای بدهند و رای شون به حساب بیاد و در واقع انتخابات به مثابه یک انتخابات آزاد به کانالیه برای مشارکت سیاسی آحاد جامعه. وقتی ما حالا همین شرط اصلی و کلی رو بخواهیم در ایران در نظر بگیریم و سیستم انتخاباتی ایران رو بررسی کنیم می بینیم که در طول ۲۸ سال گذشته واقعا این چیزهایی که به اسم انتخابات در ایران برگزار شده فاقد حداقلها و ملزومات یک انتخابات آزاد بوده؛ چون در یک انتخابات آزاد همونجور که بالاخره همه می دونن پیش شرط های مشخصی وجود داره، باید در اون جامعه ای که ما از انتخابات آزاد توش صحبت می کنیم، طبقه حاکم حق تشکل مستقل رو برای اقشار جامعه به رسمیت بشناسه؛ باید آزادی بیان رو بهش احترام بگذاره؛ باید یک حداقل موازین دمکراتیکی در اون جامعه باشه؛ باید آزادی نشریات و مطبوعات باشه؛ و وقتی که یک همچین پارامترهایی وجود داشته باشه اون موقع ما می تونیم به حدی از انتخاباتی که رای مردمی که می روند توش شرکت می کنن به حساب بیاد و یک آزادی نسبی توش باشه صحبت کنیم. شبیه همون انتخاباتی که در این کشورهایی که ما الان

راديو همراه: درود ما رو بپذیرید رفيق چنگيز قبادي فر!

چنگيز قبادي فر: با عرض سلام و ادب به شنوندگان عزيز راديوي شما و تشکر از شما که باز هم فرصتی بوجود آوردید که من از این طریق بتوانم با شنوندگان عزيز شما در ارتباط باشم.

راديو همراه: ابتدا باید یک خسته نباشید به شما بگم بابت ماه می . وقتی که به سایت سياهکل دات کام نگاه می کنیم ماه پر باری برای شما و رفقای چریکهای فدایی خلق در شهر ها و کشورهای مختلف بود.

پاسخ: بله! همونطور که اشاره کردید، رفقا، فعالین سازمان در حدود ۱۱ شهر در نقاط مختلف، آمریکای شمالی، اروپا و انگلستان به طور سازمان یافته در حرکت های اول مه مه، جشنها و مراسم و راهپیمایی های روز کارگر شرکت کردند و در آنجا مواضع سازمان رو پخش کردند؛ چهره ضد کارگری رژیم جمهوري اسلامي، این رژیم کارگر ستیز رو افشا کردند در افکار عمومی و اعلامیه های زیادی رو پخش کردند. همه شون براستی خسته نباشند و همه کسانی که با هر اندیشه ای از موضع انقلابی و مبارزاتی در این حرکات شرکت کردند ما باید در همین جا به اونها هم خسته نباشید بگیم و بویژه با توجه به این که ما در یک شرایطی به سر می بریم که تحت حاکمیت دیکتاتوری سرنیزه و دیکتاتوری عربان رژیم جمهوري اسلامي، صدای طبقه کارگر ما و مبارزات و مطالبات اون خیلی کم و به سختی شنیده می شه و این وظیفه تمام ما به عنوان رهروان راه این طبقه و آرمانهای اون رو دوچندان می کنه.

راديو همراه: همین چند دقیقه پیش سخنرانی پلتاکی رفيق فریبرز سنجرى رو در رابطه با "جگونگی می توان بر معضل پراکندگی صفوف کارگران فایق آمد" رو از این راديو شنیدیم. بریم سراغ انتخابات یا انتصابات. از این جا شروع می کنیم که دوازدهمین دوره باصطلاح انتخابات

می کنم از ۲ خرداد سال ۷۶ به بعد این بود که "تنور" انتخابات رو گرم کنه و از اینجاست که در پاسخ به سؤال شما ، ما یک مقدار تفاوت هایی رو می بینیم و در اوج یک همچنین پروسه ای هم هست که ما می رسیم به انتخابات سال ۸۸؛ حتی "مناظره" راه می اندازند و تبلیغات شد برای موسوی و از نظر خیلی ها هم در پایان اون تبلیغات و مناظره ها (او) برنده بود ؛ خودش آمد و رسماً اعلام کرد که ستادهای انتخاباتی من گفته اند که با اختلاف زیاد من "برنده" هستم. ولی آمدند همون موقع هم احمدی نژاد رو کردند رییس جمهور و از توی صندوق های رای درآوردند ولی خُب همه می دونند که اون تضادها فضائی شکل داد و به یک خیزش بزرگ مردمی منجر شد و یک ضربه هایی هم بهشون زد. و اون موقع من یادمه این قدر این "تنور انتخابات" گرم شد که مردم مطرح می کردند "ریش خامنه ای" رو هم "سوزاند" و رسوایش کرد.

حالا بعد از ۸۸ هم کارشون این بوده که توی چند تا انتخابات بعدی هم، هر دفعه یک بهانه ای

بیاورند؛ یه بار با (ایجاد) وحشت از حمله آمریکا، یه بار با مثلاً دست گذاشتن روی خواسته های اقتصادی مردم و مسایل "تحریم" و اینها و یک عده متوهم رو بیاورند پای این صندوقها؛ خُب حالا اگر یکی بیاد و بر این اساس، این ۱۱ دوره قبلی رو به صورت واقع بینانه بررسی کنه می بینه که بطور کلی با توجه به ماهیت رژیم و دیکتاتوری ای که در تمام عرصه های زندگی مردم ما برقرار کرده به طور کلی گرایش مردم به این صندوقهای انتخاباتی رژیم خیلی کمه. ولی واقعیتی هم هست که نباید فراموش کرد که جمهوری اسلامی همیشه در مقاطع انتخابات یک چیزهایی رو از اتاقهای فکرش در میان جیره خوارهاش و نیروهای وابسته به اون ها پخش می کنن ؛ مثلاً یک دفعه میان چو می اندازند که اگه مهر انتخابات توی شناسنامه هاتون نباشه جوونها رو توی کنکور راه نمی دهند. و یا میان مثلاً مطرح می کنن که اگر این مهر نباشه یارانه و کمک دولتی قطع میشه یا وام نمی دهند . این شایعات رو پخش می کنن و یک عده ای هم می رن که اون مهر بخوره توی شناسنامه هاشون. عده ای هم که با ترس و وحشت و یا بخاطر مصالح دیگه ای می رن و به همین خاطر خاطر هم هست که اتفاقاً اگر ما نگاه کنیم می بینیم که همیشه آرای باطله توی انتخابات جمهوری اسلامی یک درصد بالاییه. مردم می رن

حرف هایی رو زد و همون موقع هم خامنه ای در اون انتخابات رسماً از ناطق نوری، کاندید به اصطلاح محافظه کار شروع کرد دفاع کردن و تبلیغات حول این قطب بندی شکل گرفت.

والیته همون موقع هم مردم ما می گفتند، می گفتند ما می نویسیم خاتمی، ولی رای ها رو می خونن ناطق نوری. از این دوره به بعد ما می بینیم که یک گفتمان جدید وارد می شه که تأثیرش رو روی انتخابات ها هم ما می بینیم. "اصلاح طلبی" میان توی میدون که واقعاً وظیفه شون فقط این بود و



**از شعارهای
مردمی پس از
نمایشات
انتخاباتی
سال ۸۸:**
**"من رای نداده ام و
نیامده ام که رایم را
پس بگیرم. من برای
پی گرفتن میهنم
آمده ام!"**

هست که شکاف بین رژیم و مردم رو پر کنند و مشروعیت بخزند برای کل رژیم و تلاش هایی کردند با استناد به وجود این که مثلاً گفتند "گفتمان اصلاحات" آمده و ما حالا دیگه (جریان) "اصلاح طلبی" داریم در چارچوب این سیستمی که خودشون هم قبول می کردند دمکراتیک نیست، یک فشرهای مرفهی رو بخصوص کشوندن به همچنین بازی هایی. در نتیجه ما می بینیم که مساله شرکت در انتخابات و تبلیغات رژیم برای این که تعداد بیشتری رو بکشه به پای صندوقها یک حدی فرق داره در اون دوره نسبت به دوره های قبل. خُب البته آمارهای اون موقع رو هم وقتی که ما نگاه کنیم از اون انتخابات خاتمی به بعد هم نه اینکه اون آمارهایی که ارائه می شد، آمارهای درستی بود؛ مثلاً می شه در هر کدوم از اون انتخابات نشون داد که برغم تأکید رژیم مبنی بر این که تعداد خیلی زیادی در انتخابات مثلاً میلیونی شرکت کردند، نمونه های تقلب خیلی زیادی وجود داشت. مثلاً من یادمه در دوره خاتمی وقتی که از آرای خاتمی به عنوان "زلزله سیاسی" اینها صحبت می کردند، در خود جراید رژیم آماری می آمد از روستاها و یا شهرکهایی که مثلاً به خاتمی رای دادند؛ در حالی که تعداد ساکنان اون شهرک و یا روستا کمتر از تعداد آرای استخراج شده بود و این ها مثالهای رسماً اعلام شده است. یعنی در اون موقع هم این آمارها دروغ بود ولی سیاست جمهوری اسلامی رو که من بهش اشاره

مردم ما اصولاً برای اون چیزی که رژیم به عنوان انتخابات می گذاشت توی جامعه به قول خودمون تره هم خُرد نمی کردند زیاد. جمهوری اسلامی هم اینو خودش می فهمید و اصلاً پایبند این نبود که مثلاً بخواد خیلی جلوه بده که انتخابات داره، انتخابات توده ای و مردمی داره، انتخابات آزاد داره. مثلاً یک نمونه، من یادم میاد عباس شیبانی در یکی از این انتخابات ها در اون دوره میگفت که من آمدم، کاندید شدم ولی خودم به رفسنجانی رای می دم! و با همین حرفش نمایشی بودن انتخابات توی اون دوره ها رو نشون می داد. اون موقع انتخابات بیشتر برای نمایشاتی بود که این رژیم نیاز داشت، بخصوص در خارج این برایش مهم بود که بگه ما "جمهوری" هستیم و انتخابات داریم و رژیم دیکتاتوری نیستیم ؛ این (انتخابات) به کار اون می آمد. ولی این وضع یک کمی فرق کرد بعداً. ما اگر اون وضع سابق رو نگاه کنیم، اینها احتیاج به رای زیاد مردم و حضورشون نداشتن. نه این که هیچ؛ ولی در مقایسه با اون چیزی می گم که در دوره های بعدی در پای صندوق های رای دیدیم. انتخابات

های اون دوره رو توجه کنید، چه دوره ای که خامنه ای شد رییس جمهور، اون موقع پست نخست وزیری خیلی مهم بود، (انتخابات) رفسنجانی رو نگاه کنید، می بینیم که تلاش زیادی به اندازه (ویا) در ابعاد این دوره بعد صورت نمی گرفت توسط دیکتاتوری حاکم؛ نه این که تلاش نکنه ولی تلاشی که ما می بینیم در ابعاد امروز جریان داره رو به خرج نمیداد. زیاد برایش مهم نبود این مساله.

از دوره خاتمی به بعد ، وضع یک مقداری روی مساله انتخابات فرق کرد. رژیم اون موقع یک تحلیلی داشت که مطابق اون تحلیل از وضع جامعه، پروژه کلان اصلاحات رو آورد و اگر یادتون باشه حجاریان اون موقع گفت رسماً که تحلیلی که رژیم از اون نارضایتی ها، از وضع جامعه داشت این احساس رو بهش القا می کرد که امکان انفجار توده ای و شورش های مردمی و بخصوص مبارزات قهرآمیز مردمی رو احساس می کرد طبقه حاکم . بخصوص این که در قزوین، اراک، مشهد و اینور اون ور هم نمونه اون شورش ها رو دیده بودند. اون موقع آمدند و مطرح کردند که حالا دوره، دوره اصلاحات ؛ باید اصلاحات بشه؛ پروژه کلان اصلاحات در دستور قرار گرفت آمد و این رو گفتند، گفتند اگر چنین چیزی نمی شد اون موقع توی ایران ما با "جنگ چریکی" روبرو می شدیم. در یک همچنین دوره ای بود که اصلاحات در بالا تصویب شد و بعد خاتمی به عنوان نماینده مثلاً چنین گفتمانی رو آوردند؛ "گفتگوی تمدنها" رو مطرح کرد، "دمکراسی" مطرح کرد؛

توی پروسه گزینشی خودشون به توافق می رسند و میاره ن، به اون یک مشروعیت انتخاباتی بدهند، به اون ظاهر انتخاباتی بدهند و این رو بیرون اعلام کنن که مثلا ما یک انتخابات دمکراتیک و مردمی در ایران داریم مثل همین کشورهای غربی و حتی تا اونجا هم پیش بره ن که با آرای میلیونی ای که می سازند و بیرون میدن، بکن میزان مشارکت (بیشتره) ؛ در هر انتخاباتی این کار را کردند و الان هم می کنند، نشون بدن که حتی "دمکراسی" ما غلطتش بیشتره نسبت به دمکراسی توی یه کشوری مثل سوئد و آلمان که مردم میان و زیر ۵۰ درصد رای می دهند. (مال ما) ۶۰-۷۰ درصده!

رادیو همراه: چریکهای فدایی خلق در اطلاعیه ای با نام "تحریم پاسخ کارگران و زحمتکشان به انتصابات حکومتی ست" این تیر رو استفاده کردند. به نظر شما چگونه می شه کارگران، با شریاطی که الان هستش، زحمتکشان با شریاطی که شما خودتون بر شمردید، چگونه می شه که دست به تحریم بزنند؟



پاسخ: در اون اطلاعیه این مساله آمده و توضیح داده شده که سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی چطوره. در اونجا به یک واقعیتی اشاره شده که تجربه تمام این ۱۱ یا ۱۲ تا انتخاباتی رو که ما بررسی می کنیم توش می بینیم که هر کس با هر ادعایی از هر جناحی، با این "جناح" بازی ای هم که در این انتخابات ها به وجود آورده و با بهره برداری هایی که رژیم از جناح بازی در مساله انتخابات می کند، و استفاده هایی هم که کرده، هر کسی از هر جناحی با هر وعده ای هم که آمده در واقع وضع کارگران و زحمتکشان ما و در واقع اکثریت این جامعه، به لحاظ معیشتی به لحاظ کار، به لحاظ بلایای اجتماعی، به لحاظ اعدام، سرکوب و تمامی این مسایلی که با جامعه تحت سلطه ما گره خورده به خاطر حاکمیت جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران، کوچکترین فرقی نکرده و برغم هر ادعایی که هر کدوم از اینها کرده اند که بزرگترینشون هم مثلا خاتمی بود و یا همین روحانی ای که ۴ سال پیش آمد و گفتش که من "کلید" همه مشکلات رو دارم، همه مسایل رو حل می کنم، مردم و بخصوص کارگرها و زحمتکشای ما دیدند که در هر دوره ای نه تنها، وضعیتشون فرقی نکرد به نسبت سابق بلکه در تمام این عرصه های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی وقتی شما وضع این رژیم رو بعد

امنیت کشور قیام کنه قطعا با عکس العمل سخت مواجه خواهد شد. این هشدار به برای این که یکبار دیگه مثل سال ۸۸ مردم بیرون نیان و دنبال "رای" خودشون نباشن. به نظر شما این ترفندیه که دست پیش رو گرفته می خواد پس نیفته؟

پاسخ: ببینید برای رژیم در این سیستم انتخاباتی با توجه به تجاربیه هم که داره بخصوص در سال ۸۸ این مطرح نیست که مردم به کی رای بدهند. اصلا خود خامنه ای این رو مستقیم میگه و گفته، مهم نیست به چه کاندیدایی رای می دهید، مهم حضور همگانی در پای صندوق های

و اون مهر رو می زنن ولی اون افزایش هم که می رن به این سیستم هم تن نمی دن. رای می دن اما رای های دیگه، رای های باطله؛ و اگه یادتون باشه خلخال جلاذ یه بار به یکی از همین کار بدست های رژیم به مسخره گفت اگه رای مردم معیار بود که "گوگوش" الان رئیس جمهور بود. در نتیجه اگه بخوام حرفم رو جمع بندی کنم، به باور من انتخابات دوره دوازدهم هم فرقی با اون قبلی ها نداره. یک برنامه مهندسی شده ست که آمده ن توش ۴ و یا این دفعه ۶ نفر رو آوردند و از فیلتر شورای نگهبان، نظارت استصوابی، ولی فقیه و همه این کانالها ی رسمی و غیر رسمی ردشون کردند که البته اشاره کنم این ۶ نفر امروز شده اند ۵ نفر چون همونطور که اطلاع دارید امروز قالیباف به هر حال کنار کشید به نفع کاندید دیگر باصطلاح محافظه کارها یعنی ریسی؛ و اون شد کاندید "اصلاح". و بعد هم مردم، این ۵ یا ۶ یا ۴ نفر که همه شون "التزام" دارند به ولایت فقیه و در اون "دوب" شدند رو باید بیان و مثلا بهشون رای بدهند. این ها هم میان توی این مناظره ها برای رو کم کنی، کمی از دزدی های هم دیگر حرف زدند که مردم ما واقعا وقتی به این مناظره ها گوش کنید و نظرات مردم رو ببینید، می بینیم که مردم ما خیلی از این بیشترش

رو واقعی ترش رو -منطور از این صحبتیهایی که می شه- رو توی زندگی خودشون از این دزدان و غارتگران حاکم دیده اند. و تنها خصوصیت این (دزدی ها) اینه که از دهان خودشون حالا در میاد بیرون. در نتیجه در این انتخابات هم با توجه به توضیحاتی که دادم، نمی شه پا روی واقعیت گذاشت و گفت که یک فرق اساسی با انتخابات های گذشته جمهوری اسلامی داره.

رادیو همراه: در تایید صحبت های شما باید بگم که این اطلاعاتی که این ۵-۶ نفر در این مناظره ها می دن اینها اطلاعات سوخته ست و به همانگونه که شما گفتید مردم بیشتر از اینها می دونن و اگر برگردیم به آماری که در سال ۱۳۷۶ خاتمی با ۲۰ میلیون و ۱۲۸ هزار و ۷۸۴ رای، و در سال ۱۳۸۰ با ۲۱ میلیون و ۲۱۸ هزار و ۷۸۴ رای و در سال ۱۳۸۴ احمدی نژاد با ۱۷ میلیون و ۲۴۸ هزار و ۷۸۲ رای و در ۱۳۸۸ هم که ۲۴ میلیون و ۵۹۲ هزار رای آورد اینها همه نشون می ده که این رای ها از صندوق برای کسانی در میاد که از پیش تعیین شده اند و هیچ فرقی نمی کنه چون مساله اصلی، امنیت کشوره که (رژیم) از شورش ها و از خیزش های مردم در هراسه ؛ همین چهارشنبه پیش یعنی بیستم اردیبهشت، خامنه ای جنایتکار در مراسم افسری و تربیت پاسداری دانشگاه امام حسین می گه اگر کسی بخواد علیه

رایه؛ حضور حماسی، حضور شورانگیز و از این حرف ها؛ یعنی از نظر بالاترین نهادهای تصمیم گیری در جمهوری اسلامی و از نظر "بیت رهبری" و اون راس دیکتاتوری حاکم بر ایران، مساله این نیست که به کی رای داده بشه، میزان، اون رای استخراج شده نیست، میزان، اون رای ملت نیست. اساس، این نیست که مردم در بین چند کاندید به کی رای دادند؛ و یا اون رای رو که مردم داده ن از توی صندوق دربیاورن. در تخالف با اون سیستم هایی که ما حداقل در همین اروپا می بینیم. ولی مهم اینه که تعداد هر چه بیشتر مردم بیان و برای نمایش مشروعیت این نمایشات انتخاباتی شرکت کنند. و درست به همین دلیل به عنوان یه مثال مثلا در همین سال ۸۸ حالا با آماری که اعلام کردند و سندی هم که اخیرا درآمده معلوم می شه که اون عده ای هم که حالا با هر ترفندی رفتند و شرکت کردند و رای دادند، کاملا روشن بود که اصلا رای اونها به حساب نیامد، کسی که مطابق منافع نظام و مطابق تصمیم نهاد رهبری و بزرگترین تصمیم گیرندگان نظام، برای حفظ مصالح نظام، قرار بود روی کار بیاد، اون آمد و ۴ سال که نه ۸ سال سکان اداره مملکت رو در حوزه های اجرایی در دست گرفت. در نتیجه میزان، رای ملت نیست. این یک واقعیه ولی یک چیز برای جمهوری اسلامی مهمه، اینه که به انتصابات حکومتی که (بالایی ها)

می کنن، کارگر میگه "ما گرسنه ایم"، شرمندۀ ایم فقط مزد ما رو بدید و (اضافه می کنه) من می دونم که وقتی این حرف ها رو می زنم ممکنه که بیان و منو بگیرن، ببرند توی اون؛ یا وقتی ما صحبت های اون کورخوابها رو می شنویم، وقتی ما کودکان کار رو می بینیم؛ وقتی ما ۱۸ میلیون حاشیه نشین رو با وضع بسیار بد زندگی می بینیم؛ اون موقع حتی بدون این که کسی بخواد حرفی بزنه حتی بدون این که بخواد تبلیغی روی "تحریم" و یا عدم تحریم بشه، رای واقعی این بخش بزرگ جامعه تحریم این انتخاباته و رای واقعی این قشر بزرگ اینه که در اون شرکت نمی کنن (این انتخابات) به اونها ربطی نداره و معضلی از اونها رو حل نمی کنه؛ برعکس اونها ما میبینیم که خواست واقعی شون نه شرکت توی انتخابات بلکه سرنگونی رژیمه و اون خواست رو با همه توانی که دارند در هر روز و در هر گوشه ای به یک شکلی به صدا در می آورند.

(ادامه دارد)

عمق زندگی کارگران و زحمتکشان جامعه برید، اونها اکثریت عظیمشون اهمیتی به این انتخابات و به این نمایشات نمی دهند و خواست قلبی اونها واقعا سرنگونی کلیت این رژیمه که ۲۸ سال تمام این جنایات رو در تمام عرصه های زندگی شون اعمال کرده در کل جامعه. این یک حرف کلی نیست. اگر هر طوری شما به وضع جامعه نگاه کنید فقط یک نمونه هایی بگم، وقتی می بینید که فقط در استان کرمان، استانداریش میاد و می گوید که در عرض ۶ ماه بیشتر از ۶ هزار بار اعتصابات کوچک و بزرگ کارگری (در این استان) بوده، وقتی می بینید که کارگری ما ماه هاست که حقوق شون رو دریافت نکرده و هر ۲-۳ ماه یک بار، صاحب کار زانو صفت با انکا به امتیازات و قدرت دولتی ای که پشتش هست می تونه که این دستمزدها رو نگه داره و نده، وقتی میاید حرفهای کارگری هیکوی اراک رو که واقعا جونشون به لبشون رسید و در راهپیمایی ها و تظاهرات های زیادی که توی خیابون ریختن بررسی می کنید، می بینید که ضجه و ناله

از هر انتخابات و وضعی رو که برای جامعه درست کرده بررسی می کنید، بیشتر به فقرا رفت. در نتیجه خود این به تجربه بزرگیه که به طور عینی به کارگران و زحمتکشان که واقعا بخش خیلی مهمی از (آحاد) جامعه ما الان هستند، نشون می ده این چیزی که رژیم به اسم انتخابات به راه می اندازه و بعد هم اینجور جلوه می ده که یکی از نماینده های طبقه حاکم "خیر" و باصطلاح خیرخواه اونها ست و یکی دیگه مثلاً خیلی جنایتکاره، و اگر به اون ("خیرخواه") رای بدید وضعتون بهتر می شه، تمامش یک سرابی بیشتر نیست و هر بار بعد از "انتخابات" هم ما میبینیم تعرض بیشتری در جهت حفظ منافع سرمایه داران حاکم به جامعه ما و بخصوص به افشار زحمتکش و فقیر و کارگرش می شه و همین تجربه عینی نشون داده که با در نظر گرفتن تمام تقلبات و پروسه مهندسی کردن این انتخابات و اینها، مساله همونجور که گفتم این نیست که رای کارگران و زحمتکش ها و رای مردم اصولاً به حساب بیاد برای بالایی ها و در نتیجه این که اگر در

به یاد عزیز سعید سلطانپور، شاعر فدایی، شاعر انقلاب، شاعر کارگران و زحمتکشان در سالگرد اعدام

وحشیانه اش توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰

چنده دیو مردم آزاری

قحبه ی پیر تبه کاری

در کمیت، قلعه کشتار

همچنان سرگرم خونخواری ست

لیک می دانم

و چو توفان های سهم انگیز می خوانم:

ای به باغ خون نشسته

دست ها

پاها

آ...ی ای چشمان خون بالا

در هوای در هم شبگیر

پشت سنگرهای سرخ سازمان عشق

پشت ابر شعله و باروت

با صداهائی که می خواند خروس خشم

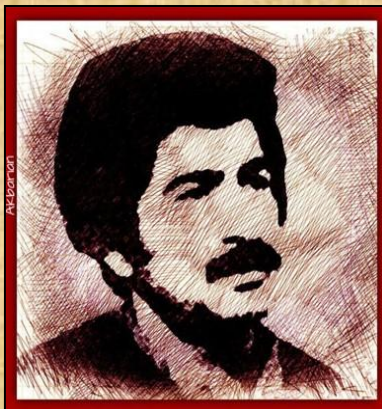
روی بام های خانه ی مردم

پشت این شب

این شب فرتوت

صبح مردم

صبح بیداری ست



"هوای در هم شبگیر"

در هوای در هم شبگیر

چیست این سلول

چیست این دیوارهای پست بی روزن

جز برای یک دو روزی بیش

پایداری های لِرزان در مسیر سیل

سیل بنیان کن

خنده ام می گیرد از تزویر نامردان

گریه ام خاموش وار اما، به گلزاران جان

جاری ست:

گرچه دیهیم شب آلوده ست با خون رفیقانم

و به خون تازه ی من نیز

"...اعدام سعید برای جمهوری اسلامی اعلام یورش سراسری و سیستماتیک این رژیم به مبارزات مردم نیز بود. رژیمی که از روز اول به قدرت رسیدنش گام به گام دستاوردهای قیام توده ها را آماج حملات خود قرار داده بود، حال خود را در وضعیتی می دید که به همگان اعلام کند که دیگر هیچ صدای مخالفی را تحمل نخواهد کرد و هر اعتراضی را با گلوله پاسخ خواهد داد. در حقیقت، جمهوری اسلامی با اعدام سعید سلطانپور در ۳۱ خرداد ماه سال ۶۰، این پیام روشن را در سطح جامعه پخش نمود که دوره هرج و مرج دوران انقلاب، که برخی ساده اندیشانه آن را با شرایط دمکراتیک اشتباه گرفته بودند، پایان یافته است..."

برگرفته از سخنرانی رفیق فربرز سنجرى که به مناسبت سالگرد جان باختن رفیق سعید سلطانپور در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۸۹ در شهر گوتنبرگ سوئد ایراد شده است.

چطور جیمی کارتر و من، مجاهدین را ساختیم!

(مصاحبه برژینسکی با مجله فرانسوی "پینده ی نوین")

پیام فدایی: رسانه های امپریالیستی از مرگ برژینسکی متناور امنیت ملی دولت جیمی کارتر خبر دادند. کسی که در زمان فعالیتش در دولت کارتر مبتکر و مدافع تر معروف "کمر بند سبز" برای مقابله با اتحاد شوروی سابق بود. بر اساس این تر امپریالیسم امریکا گروه های بنیادگرای اسلامی را تقویت می کرد تا هم با شوروی مبارزه کنند و هم با جنبش های آزادیخواهی و ضد امپریالیستی در کشور های منطقه. یکی از جلوه های تحقق این تر کمک امپریالیسم امریکا جهت قدرت گیری دارو دسته ارتجاعی خمینی در ایران و مجاهدین در افغانستان بود. سیاستی که در تدوام خود به شکل گیری القاعده و داعش منجر شد و در عمل کل خاورمیانه را به جولانگاه بنیاد گرایی اسلامی که جنگ و تروریسم ذاتی آن می باشد تبدیل نمود. برای شناخت هر چه بیشتر از ماهیت ارتجاعی این تروریسمین نظم امپریالیستی حاکم قسمتی از گفتگوی برژینسکی با مجله فرانسوی «پینده ی نوین» را در اینجا درج می کنیم.

منبع: نشریه اینترنتی "کاونتر پانچ"، مترجم: سمیر، ۱۵ آذرماه ۱۳۹۸

"In earlier times, it was easier to control a million people, than physically to kill a million people. Today, it is infinitely easier to kill a million people than to control a million people."

- Zbigniew Brzezinski

برژینسکی: برای تاریخ جهان چه چیز اهمیت دارد؟ طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ عده ای از مسلمانان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟

سوال: یک عده مسلمانان تحریک شده؟ ولی گفته می شود و تکرار هم می گردد: امروز بنیادگرایی اسلامی تهدیدی برای جهان تلقی می گردد؟

برژینسکی: یک حرف پوچ! گفته می شود که غرب یک سیاست جهانی در برابر اسلام داشت. این احمقانه است. هیچ اسلام سرتاسری وجود ندارد. به سوی اسلام از دید منطق بنگرید، بدون عوامفریبی و احساسات. اسلام یک دین پیشتاز جهان است با یک ونیم میلیارد پیرو. لیکن چه چیز مشترک در میان بنیادگرایی عربستان سعودی، مراکش میانه رو، پاکستان نظامی گرا، مصر متمایل به غرب یا سیکولاریزم آسیای میانه وجود دارد. نه هیچ چیز بیشتر از نکته ای که کشورهای عیسوی را متحد می سازد.

یادداشت: مجله مذکور در دو نسخه متفاوت چاپ شده است. نسخه ارسال شده به امریکا کوتاه تر از نسخه ی فرانسوی آن است و این مصاحبه برژینسکی از آن حذف شده است.

بر روس ها جهت مداخله فشار نیاوریم، ولی به طور آگاهانه احتمال این کار را افزایش دادیم.

سوال: زمانی که شوروی ها مداخله شان را با این دفاعیه توجیه می کردند که قصد شان جنگیدن علیه دخالت مخفی امریکایی ها در افغانستان است، کسی حرف های آنان را باور نمی کرد. هرچند، مبنایی برای این واقعیت وجود داشته است. امروز، هیچ از این کار پشیمان نیستید؟

برژینسکی: پشیمان از چه؟ این که عملیات مخفی یک نظر عالی بود. تأثیرش این بود که روس ها را به تلک افغان کشاند و شما از من می خواهید که پشیمان باشم؟ روزی که شوروی ها رسماً از مرز عبور کردند، به رئیس جمهور کارتر نوشتم: اکنون فرصت آن را داریم که به اتحاد جماهیر شوروی جواب جنگ ویتنام شان را بدهیم. در حقیقت، برای ۱۰ سال مسکو جنگی را پیش برد که حمایت دولت را نداشت، نبردی که باعث تضعیف روحیه آنان شده و در فرجام منجر به شکست امپراتوری شوروی گردید.

سوال: و هیچ پشیمان از حمایت بنیادگرای اسلامی نیستید، شما اسلحه و اطلاعات را در خدمت تروریسمان آتی گذاشتید؟

سوال: رابرت گیتس، رئیس پیشین سی آی ای، در کتاب سرگذشت خود [«از میان سایه ها»] اظهار می دارد که سازمان های استخباراتی امریکا کمک های شان به مجاهدین افغانستان را شش ماه قبل از مداخله شوروی آغاز کردند. در این زمان، شما مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر بودید. بنابر این، شما نقشی در این عرصه ایفا نمودید. آیا این درست است؟

برژینسکی: بلی. براساس نسخه رسمی تاریخ، کمک های سی آی ای به مجاهدین در ۱۹۸۰ شروع شد، یعنی پس از اشغال افغانستان توسط قشون شوروی در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹. ولی حقیقت که تا به حال مخفی نگه داشته شده، کاملاً چیز دیگری است: در واقع، در ۳ جولای ۱۹۷۹ رئیس جمهور کارتر اولین رهنمود کمک پنهان به مخالفان رژیم کابل طرفدار شوروی را امضا کرد. درست در همان روز یادداشتی به رئیس جمهور نوشتم و شرح دادم که به نظر من کمک مذکور، شوروی را به مداخله نظامی وا خواهد داشت.

سوال: باوجود خطر، شما مبلغ این اقدام سری بودید. گویا این که خود شما میل ورود شوروی به جنگ را داشتید و چنین به نظر می رسد که باعث برافروختن آن شدید؟

برژینسکی: به کلی این طور نیست. ما

حکومتش را سرنگون کنند، یکی از نتایج کارشان این خواهد بود که اسلام گرایان افراطی به خود اروپا حمله کنند. ولی دولت های اروپایی به چنین هشدار توجیه نکردند. لیبی بعد از قذافی به محلی برای پرورش و رشد تروریست های اسلامی و تروریسم به طور کلی تبدیل شد؛ از جمله به محل اصلی استخدام تروریست های افراطی که در سوریه به جنگ جهادی علیه باز حکومت سکولار بشار اسد بپردازند.

در وجود سلمان عابدی، ما همزمان در هم تنیدگی و همکاری دخالت های نظامی فاجعه بار آمریکا - انگلستان و متحدان شان در دو کشور لیبی و سوریه را می بینیم. چرا که آن طور که معلوم شده، عابدی نه تنها برای افراطی شدن و کسب آموزش های تروریستی به لیبی سفر می کرد، بلکه او همچنین به سوریه سفر کرده بود تا در صفوف یکی از "گروه های شورشی سوریه" در همان جبهه ای بجنگد که آمریکا و بریتانیا برای سرنگون کردن دولت اسد می جنگند. آیا احتمالاً او در یک برنامه سازمان سیا (CIA) آموزش ندیده بود؟ ما جواب این سؤال را نمی دانیم. اما مسلماً چنین احتمالی وجود دارد.

در حالی که جریان غالب بر وسایل ارتباط جمعی و سیاستمداران فرصت طلب خواهند گفت که تنها راه حل، دخالت هر چه بیشتر غرب در خاورمیانه می باشد، اما حقیقت عریان این است که حداقل بخشی از مسئولیت حمله مرگبار منچستر، بر دوش کسانی است که برای دخالت غرب در لیبی و سوریه فشار آورده و این سیاست را مورد ترغیب قرار دادند.

اگر حکومت قذافی توسط ائتلاف آمریکا - انگلیس و متحدان شان سرنگون نشده بود، کمپ های آموزشی جهادگرایان تروریست نیز در لیبی بوجود نمی آمدند. به همین گونه اگر سیاست "رژیم چنج" علیه دولت سوریه توسط آمریکا - انگلیس و متحدان شان اتخاذ نمی گشت دیگر خبری از انفجارهای القاعده و یا داعش هم در سوریه نبود.

زمانی که در باره گناه عابدی در ارتکاب به چنین جنایت شنیعی فکر می کنید، عمل مداخله جویانی که فتنه چنین حریق خانمان سوزی را روشن کردند را فراموش نکنید. گناه (این جنایت) به طور مساوی بر شانه آن ها نیز قرار دارد.



کردن دوره های آموزشی نظامی به یک جنگجوی مسلح "شورشی" تبدیل شد که در سوریه در جهت سیاست "رژیم چنج" آمریکا و بریتانیا علیه رژیم سکولار اسد می جنگید. این مهاجم انتحاری، محصول مستقیم دخالت گری آمریکا و بریتانیا در خاور میانه بزرگ بود.

بر اساس اطلاعات منتشر شده در "لندن تلگراف"، عابدی که فرزند یک خانواده مهاجر لیبیایی ساکن در یک محله مسلمانان منچستر بود، به دنبال سرنگونی حکومت معمر قذافی، چندین بار به لیبی سفر کرده و تنها چند هفته از آخرین سفر وی به لیبی می گذشت.

بعد از "آزادی سازی" لیبی توسط آمریکا - بریتانیا و متحدان شان، انواع گروه های جهادی افراطی و غیر قانونی و شدیداً سرکوب شده، به طور ناگهانی متوجه شدند که افسار آن ها برای عملیات در لیبی باز شده است. این لیبی ای بود که عابدی به آن باز گشت و احتمالاً در همان جا هم خود را برای انجام عملیات انتحاری مرگبار علیه شرکت کنندگان کنسرت موزیک پاپ آماده و مجهز کرد. پیش از حمله نظامی به رهبری آمریکا به لیبی در سال ۲۰۱۱، نه القاعده، نه داعش و نه هیچ یک از گروه های تروریستی مرتبط با آنان در خاک لیبی فعالیت نظامی - حداقل فعالیت نظامی مصون از مجازات - نداشتند.

خود قذافی در ژانویه سال ۲۰۱۱ به اروپایی ها هشدار داد که در صورتی که

دادداشت مترجم: حمله جنایت بار تروریستی در منچستر در هفته گذشته (بیست و دوم مه ۲۰۱۷) و کشتار وحشیانه ۲۲ جوان و نوجوان و والدین بی گناه آنان و زخمی شدن بیش از ۱۱۶ نفر دیگر، خشم و نفرت تمام انسان های آزادیخواه و مخالف تروریسم بنیادگرایان اسلامی را نسبت به مسئولان چنین فاجعه هولناکی برانگیخت و سایه نا امنی و وحشت را نه تنها در شهر منچستر، بلکه هر چه بیشتر در سراسر جهان دامن زد. آن چه در زیر می آید ترجمه مطلب کوتاهی است که اخیراً در همین رابطه در منبع فوق انتشار یافته است. این مطلب صرفاً جهت اطلاع خوانندگان و آگاهی آنان نسبت به نظرانی که در این زمینه وجود دارد ترجمه شده است.

در رابطه با حمله انتحاری در منچستر انگلستان، مسایلی وجود دارند که میدیا و سیاستمداران غرب نمی خواهند شما از آن ها آگاهی پیدا کنید: "سلمان عابدی" بمبگذار ۲۲ ساله بریتانیایی که در جریان یک حمله انتحاری در منچستر نزدیک به دو دوجین جوان و نوجوانی را که به کنسرت رفته بودند به قتل رسانید، یکی از محصولات سیاست سرنگون کردن قذافی در لیبی و سیاست "رژیم چنج" (تغییر رژیم) در سوریه توسط آمریکا و بریتانیا بود. سلمان عابدی یک لیبیایی افراطی (رادیکالیزه شده) بود که خانواده اش در دوران حکومت سکولار قذافی، از لیبی فرار کرده بودند. او بعدها پس از سپری

که مشخصه‌ی اصلی عصر امپریالیسم، سلطه جهانی سرمایه‌های مالی است. با در نظر گرفتن این نکته به تنهایی، و با بررسی بزرگترین موسسات مالی جهان می‌بینیم که سرمایه‌های مالی عمدتاً در دست تعداد انگشت شماری از قدرت‌های امپریالیستی متمرکز شده‌اند.

در ادبیات مارکسیستی، امپریالیسم به معنی "سیادت سرمایه مالی" و گسترش توسعه طلبانه‌ی سرمایه‌های مالی تعریف شده است و گسترش توسعه طلبانه مضمون اقتصادی مشخصی دارد. تحقیق‌های متعددی که در رابطه با موسسات مالی در چند دهه‌ی اخیر انجام شده‌اند، درستی تجزیه و تحلیل لنین در رابطه با امپریالیسم را کاملاً تأیید می‌کنند. (۲)

لنین در رساله "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" توضیح می‌دهد که "امپریالیسم" یک نوع خط مشی اقتصادی (که توسط طبقه سرمایه دار جهانی برای دوره کنونی انتخاب شده باشد) نیست. امپریالیسم در درون مرحله مشخصی از تکامل سیستم سرمایه داری بوجود آمده، بالاترین مرحله‌ی آن است و جایگزین مرحله‌ای از سرمایه داری شده که متکی بر بازار و رقابت آزاد در قرن نوزدهم بود. امپریالیسم و سرمایه مالی، و سیاست آن نیز که از اقتصادش سرچشمه می‌گیرد، کاملاً ارتجاعی و ضد دموکراسی و آزادی است.

لنین از پنج کشور عمده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان و ژاپن به عنوان هسته اصلی سیستم امپریالیستی نام برد. امروز بررسی جایگاه بزرگترین موسسات مالی جهان این واقعیت را برغم تغییراتی که در صد سال اخیر رخ داده باز هم تأیید می‌کند.

لنین توضیح داد که تحول از سرمایه داری رقابتی در قرن ۱۹ به امپریالیسم یا سرمایه داری انحصاری، نه تنها شرایط را برای جنگ ایجاد کرد، بلکه شرایط عینی برای اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی جهانی را نیز بوجود آورد.

تحقیقات اقتصادی اخیر نیز (۳) با اثبات هر چه بیشتر اجتماعی شدن تولید و سلطه سرمایه مالی، نظر لنین را تصدیق می‌کنند. به عنوان مثال محقق‌ی به نام James Glattfelder در مقاله‌ای در سال ۲۰۱۰ نشان داد که چگونه یک گروه متشکل از ۱۴۷ "سوپر-نهاد مالی" در قلب شبکه‌ای متشکل از ۴۳۰۰۰ شرکت چندملیتی قرار دارد و بخش بزرگی از ثروت این شبکه را کنترل می‌کند. یعنی کمتر از یک درصد از اعضای شبکه، بیش از ۴۰ درصد ثروت شبکه را در اختیار دارند. ۲۰ شرکتی که در صدر گروه قرار داشتند، موسسات مالی‌ای مثل بارکلیز، جی پی مورگان چیس و گلدمن ساکس بودند. (۴)

چند نکته در رابطه با حاکمیت سرمایه مالی



ها از طریق تهدید به "خروج از آنها" (یعنی دائماً تهدید به خارج کردن سرمایه‌های خود از آن شرکت‌ها و کارخانه‌های تولیدی در صورت عدم ادامه‌ی سودآور بودنشان) می‌باشد. سرمایه‌های مالی با اعمال قدرت بر بازار، قادر هستند که شرایط مطلوب خود را به آن دیکته کنند. سرمایه‌های مالی با تهدید به خارج کردن منابع مالی خود (فروش سهام) مدیریت را وادار به تولید حداکثر سود از هر طریق ممکن، مانند افزایش نرخ بهره وری، توسعه، کاهش هزینه‌ها و... (معنی آنها در عمل تشدید هر چه بیشتر استثمار کارگران است) می‌کنند.

از طرف دیگر، تمرکز مالکیت اقتصادی در کشورهای بزرگ غربی، رابطه‌ی مستقیمی بر سیاست جهانی دارد. به عنوان مثال ۲۹ درصد از بزرگترین شرکت‌های دنیا متعلق به آمریکاست. کشورهای ژاپن، انگلیس، فرانسه و آلمان به ترتیب در رده‌های بعدی قرار دارند. این مسئله در رابطه با سرمایه‌های مالی مشخص‌تر است. به عنوان مثال اگر ۱۰ تا از بزرگترین موسسات مالی جهان را در نظر بگیریم، ۶ تا از آنها در آمریکا ریشه دارند، ۳ تا در فرانسه و یکی در انگلستان.

دو موسسه مالی آمریکا "بلک راک" (Black Rock) و "کاپیتال گروپ" (Capital Group) دارای بزرگترین سرمایه‌های مالی دنیا هستند. بر اساس این داده‌ها منطقاً باید گفت که بر خلاف آنچه ادعا می‌شود که چین و روسیه و یا برخی قدرتهای غربی، امپریالیست‌هایی هم‌تراز آمریکا هستند، با واقعیت انطباق ندارد. در هر حال، واقعیت‌ها نشان می‌دهند که آمریکا هنوز هم بزرگترین قدرت امپریالیستی حاکم بر جهان است.

علم مارکسیسم نقشی بی نظیر و منحصر به فردی در آگاه کردن انسان در رابطه با اقتصاد و سیاست جهانی و چگونگی تمرکز قدرت در جهان سرمایه داری داشته و دارد. لنین در رساله "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" به روشنی نشان می‌دهد

در شرایطی که طبقه سرمایه دار عملاً مالک اصلی جهان است و بر سیستم اقتصادی-سیاسی حاکم سلطه مستقیم دارد، آگاهی کافی همه جانبه‌ای در رابطه با چگونگی اعمال این قدرت و رابطه میان حاکمیت سیاسی و اقتصادی در بین مردم وجود ندارد. به عنوان مثال، برخی تصور می‌کنند که همه سهامداران شرکت‌های عمومی در مالکیت و اعمال کنترل در شرکت سهیم هستند. اما اگر به تحقیقات مختلفی که در این رابطه انجام شده توجه کنیم می‌بینیم که اعمال کنترل توسط کسانی صورت می‌گیرد که سهامداران اصلی به شمار می‌روند. به عنوان مثال اگر به تحقیقاتی که در باره ۲۹۹ مورد از ۶۳۰۰ شرکت از بزرگترین موسسات مالی جهان انجام شده رجوع کنیم، می‌بینیم که ۸۹ تا از این شرکت‌ها صاحب بیش از نصف مجموع دارایی گروه هستند. در این تحقیقات معلوم شده که دارایی موسسه مالی "بلک راک" (۱۱) به تنهایی ۶ درصد از مجموع دارایی‌های ۲۹۹ شرکت مزبور است. تحقیقات متعددی آشکار کرده‌اند که سرمایه‌های مالی حدود ۶۸/۴ درصد از سهام بزرگترین شرکت‌های جهان را در کنترل خود دارند و سهم افراد حدوداً فقط ۳/۳ درصد است.

سهم شرکت‌های صنعتی نیز نسبت به سرمایه‌های مالی بسیار کم است. به عنوان مثال در یکی از تحقیقاتی که در سال ۲۰۰۹ تحت عنوان "چه کسی بر جهان حکومت می‌کند" منتشر شد، گزارش داده شده که ۳۰ بانک و موسسه مالی ۵۱/۴ درصد از ۲۹۹ شرکتی که در آنها سهام دارند را تحت کنترل خود دارند. یعنی یک و نیم درصد سهامداران، بیش از پنجاه درصد سهام را در اختیار خود دارند. با مطالعه‌ی اینگونه تحقیقات می‌توان تا حدودی به مکانیسمی پی برد که سرمایه مالی از طریق آن به کنترل شرکت‌های سرمایه گذاری مالی و کارخانه‌ها (و کلاً اقتصاد و سیاست جهانی) می‌پردازد. یک نکته‌ی مهم در این رابطه این است که موسسات مالی نه فقط از طریق هدایت کردن عملی شرکت‌ها به کنترل آنها می‌پردازند بلکه یکی از راه‌های کنترل شرکت

مریم- فروردین ۱۳۹۶**زیرنویس ها:**

(۱) Black Rock hedged fund

(۲) به عنوان مثال رجوع شود به تحقیقاتی که توسط Murray و Peetz انجام شده.

(۳) به عنوان مثال به مقاله "شبکه کنترل شرکت های بزرگ جهانی" رجوع شود که در سال ۲۰۱۰ توسط James Glattfelder منتشر شد.

(۴) JP Morgan Chase, Barclays Bank, Goldman Sachs

(۵) کارل مارکس در زمانی که مشغول نوشتن کتاب سرمایه بود، به بررسی نظرات پرودن (Pierre-Joseph Proudhon) پرداخته بود. پرودن (به مثابه یک خرده بورژوازی شبه سوسیالیست) ادعا می کرد که می توان همزمان با حفظ مالکیت خصوصی و بازار سرمایه داری، از تاراج سرمایه مالی جلوگیری کرد. اما مارکس نشان داد که این مانند این است که تلاش شود که پاپ کنار گذاشته شود در حالیکه کلیسای کاتولیک حفظ میشود.

وجود داشت، میخواهم به عنوان رئیس جمهور و یا پاپ و یا یک بازیکن موفق بیسبال به زندگی برگردم. اما در حال حاضر می خواهم به عنوان بازار اوراق قرضه برگردم. چون می توانید همه را بترسانید."

اما دو نکته اساسی را باید در نظر داشت. اولاً سرمایه مالی یک ویژگی فرعی اقتصاد سرمایه داری، یا فرزند ناخلف مالکیت خصوصی نیست، بلکه مستقیماً از بطن سیستم بیرون آمده و پایه و اساس آن محسوب می شود. (۵)

دوماً، ظهور و سلطه سرمایه مالی (که محرومیت اجتماعی شدید و خطر دائمی جنگ جهانی را با خود آورد) یک نوع سیاست یا تاکتیک اقتصادی نیست، بلکه نتیجه ی یک مرحله از توسعه خود نظام سرمایه داری است.

تجربه نشان داده که تنها چشم انداز واقع بینانه برای پایان دادن به جنگ افروزی، تضمین صلح و برابری واقعی، مبارزه پیروزمند طبقه کارگر جهانی است، که شرایط زندگی اش او را در مقابل سرمایه قرار داده است.

همانطور که لنین به روشنی نشان داده، سرمایه مالی نه تنها بر بازار حکمرانی می کند، سیاست های کشورهای به ظاهر مستقل (حتی قدرتمند ترین آنها) را نیز تعیین می کند. سرمایه مالی در دوران کنونی، تمام سیاست های دولت ها را دیکته می کند، فرمان می دهد به دولتها که به خدمات اجتماعی حیاتی مانند سیستم آموزشی و بهداشت و درمان یورش ببرند، و خواستار تغییر ساختار بازار کار مطابق با نیازهای افزایش سود سرمایه می شود.

به عنوان مثال وقتی که در اوایل دهه ۱۹۸۰ دولت فرانسه درصدد اعمال کنترلی هر چند ناچیز بر بانک ها برآمد، سیاست های آن توسط بازارهای مالی متوقف شدند. یا در ۱۹۹۳ زمانی که بازدهی اوراق قرضه (به دلیل نگرانی در مورد سطح کسری بودجه دولت آمریکا) افزایش یافت، دولت کلینتون برای پاسخگویی به خواسته سرمایه مالی، امکانات اجتماعی و سطح رفاه جامعه را شدیداً کاهش داد. به طوری که مشاور سیاسی کلینتون، جیمز کارویل، در اظهار نظری در این رابطه گفت: "قبلاً فکر می کردم که اگر تناسخ

در باره زندگی چریک فدائی خلق، رفیق جهانگیر باقری پور...

از صفحه ۲۰

مبارزات و جانفشانی های رزمندگان جنبش مسلحانه بن بست حاکم بر مبارزات توده ها را در هم شکسته و شرایط نوینی را شکل داده بود که نوید گسترش مبارزات مردمی جهت رهائی از سلطه دشمن را می داد. در این شرایط به خصوص گرایش روشنفکران انقلابی به راه تازه ای که چریکهای فدائی در مقابل جنبش گذاشته بودند با استقبال هر چه وسیع تری مواجه می شد. رفیق جهانگیر در این سال ها ضمن زندگی و کار به فعالیت سیاسی - اجتماعی و دفاع از جنبش مسلحانه هم می پرداخت.

در فاصله بین سال های ۵۰-۵۴، خانه رفیق جهانگیر و دوستانش به خانه موقت زندانیان آزاد شده از زندان و دانشجویان و محافل سیاسی و نویسندگان و هنرمندانی تبدیل شده بود که به دلایلی به محلی جهت سکونت و کمک مالی نیاز داشتند. در این روند بود که رفیق جهانگیر با یکی از اعضای چریکهای فدائی خلق، رفیق بهزاد امیری دوان آشنا شد و این آشنائی منجر به در ارتباط قرار گرفتن او با سازمان چریکهای فدائی خلق گردید. او در حالی که علنی زندگی می کرد نقش پوششی و تدارکاتی برای تیمهای مخفی سازمان را به عهده داشت.

در هفتم مهر ماه سال ۵۴، به دنبال لو رفتن گروهی سیاسی در مسجد سلیمان که با رفیق جهانگیر در ارتباط بودند ساواک در صد دستگیری رفیق جهانگیر بر آمد. ولی او توانست با جسارت، مأموران ساواک را فریب داده و از دست آنان بگریزد. او به هنگام فرار به علت پریدن از خانه ای سه طبقه دچار شکستگی از ناحیه قوزک پا شد. ولی با کمک رفقای، توانست با اسم جعلی برای مدتی در بیمارستانی تحت درمان قرار گرفته و بهبود یابد. رفیق جهانگیر در بیست و هفتم دی ماه سال ۵۳ ازدواج کرده بود. ثمره این ازدواج دختری به نام نداست که سه ماه پس از فرار و مخفی شدن جهانگیر در آذر ماه سال ۵۴ متولد شد.

رفیق جهانگیر با توجه به بازجویی هایی که ساواک از خانواده و همسرش کرده بود و باتوجه به گستردگی تعقیب و مراقبت های ساواک در آن زمان به توصیه سازمان به زندگی مخفی روی آورد. عمر این دوره از مبارزه او کوتاه و حدود شش ماه بود. چون وی در جریان یورش بزرگ و گسترده ساواک به سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۵ در درگیری با نیروهای سرکوبگر ساواک به شهادت رسید. متأسفانه ابعاد ضربات سال ۵۵ آنقدر وسیع بود که از زمان و مکان شهادت رفیق جهانگیر اطلاع دقیقی در دست نیست. اما در کتابی که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در باره چریکهای فدائی خلق در بهار سال ۱۳۷۸ منتشر نمود در باره این چریک فدائی خلق نوشته شده که در جریان حمله ساواک در سال ۵۵ به یکی از پایگاه های سازمان چریکهای فدائی خلق در کوی کن " دو فرد ناشناس دیگر کشته می شوند" که احتمالاً جهانگیر باقری پور یکی از آنها بوده است. می دانیم که در پایگاه کوی کن که در ۱۲۶ اردیبهشت سال ۵۵ مورد یورش ساواک قرار گرفت رفقا عزت غروی (رفیق مادر)، قربانعلی زرکاری، مجد رضا قنبرپور به شهادت رسیدند در حالیکه از هویت دو رفیق دیگر که در این پایگاه به شهادت رسیدند اطلاعی در دست نبود.

در هر صورت اگر رفیق جهانگیر باقری پور در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۵۵ در پایگاه کوی کن به شهادت رسیده باشد در واقع این یار و همراه کارگران و ستمدیدگان در سن سی و هشت سالگی برای همیشه یارانش را ترک نموده است.

یاد رفیق شهید جهانگیر باقری پور گرامی و راهش پر رهرو باد!

جاودان باد خاطره تمامی جانبازگان راه آزادی و سوسیالیزم!

در باره زندگی چریک فدائی خلق

رفیق جهانگیر باقری پور

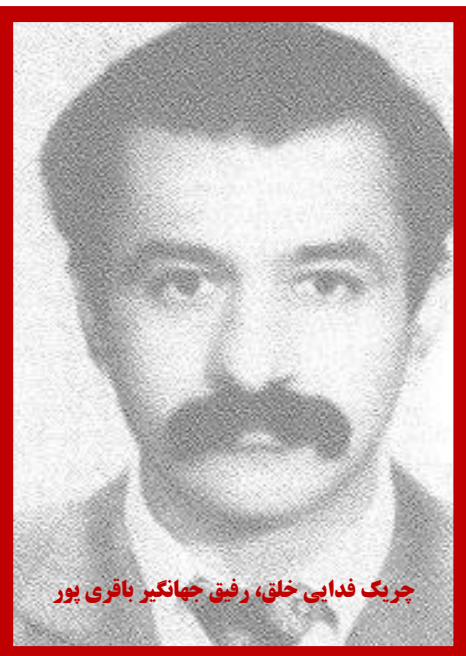
گذاشته و ضعف ها و خیانت های آنها را آشکار نمود.

رفیق جهانگیر در شرایطی که احزاب و سازمان های سیاسی به دلیل ندانم کاری ها و ماهیت سازشکارانه خود در نزد مردم بی اعتبار شده بودند همچون بسیاری از جوانان مبارز دیگر در شرایط سلطه اختناق شدید بعد از کودتا از فعالیت سیاسی باز ماند. وی پس از گرفتن دیپلم و معاف شدن از خدمت سربازی ابتدا آموزگاری پیشه کرد اما بعد از مدتی آن را کنار گذاشت و به توصیه پدر در آزمون استخدامی شرکت نفت شرکت کرده و پس از گذراندن دوره آموزشی در سن بیست و دو سالگی به عنوان کارمند در بخش صدور نفت در شهرستان ماهشهر مشغول به کار شد.

جهانگیر در این سالها ضمن مطالعه پیگیری هرگز از کمک های گوناگون به دوستان و آشنایان پیرامون خود دریغ نمی ورزید و توانسته بود روابط گسترده ای دور خود ایجاد نماید. در بستر همین روابط بود که وی یک محفل سیاسی - مطالعاتی سازمان داد و با ضبط گفتارهای سیاسی و تئوریک از رادیو های خارجی به تهیه جزوه های سیاسی در مورد مسائل سیاسی - اجتماعی ایران و مطالعه آنها پرداخت. در پی این فعالیتها، محفل شکل گرفته اش که از جمعی از دوستان و نزدیکان اش تشکیل شده بود مورد شناسایی ساواک قرار گرفت. به این ترتیب رفیق جهانگیر در خرداد ۱۳۴۷ به اتهام فعالیت در یک گروه کمونیستی که به اندیشه مائوتسه دون، رهبر کمونیست انقلاب چین معتقد بوده و راه انقلاب چین را مناسب شرایط ایران می دانست در مسجد سلیمان دستگیر و به

چریک فدائی خلق رفیق جهانگیر باقری پور در سی ام دی ماه سال ۱۳۱۷ در خانواده ای کارگری در شهرستان مسجد سلیمان از شهرهای نفتی خوزستان به دنیا آمد. در سالهای ۲۹ تا ۳۲ که دکتر مجدمصدق با شعار ملی کردن صنعت نفت بر سر کار آمده و جو جامعه شدیداً ملتهب و سیاسی شده بود، دهها حزب و گروه سیاسی که مهمترینشان جبهه ملی و حزب توده بودند در سراسر ایران فعالیت می کردند. در این دوره سیاست وارد زندگی مردم شده و خانواده ها به طرفداری و یا مخالفت با این یا آن گرایش سیاسی در جامعه تقسیم شده بودند. این امر در خانواده رفیق جهانگیر هم صادق بود. در این خانواده در حالیکه پدر گرایش مصدقی داشت بستگانی بودند که از حزب توده طرفداری می کردند. این وضع باعث شد که رفیق جهانگیر که در دوران نوجوانی و در سنین ۱۴-۱۵ سالگی خود با گرایش های سیاسی و از جمله با گرایش های چپ و مارکسیستی آشنا شود.

این سالهای پرشور مبارزات مردم ایران با کودتای امپریالیستی (آمریکائی-انگلیسی) ۲۸ مرداد و سرکوب ددمنشانه مبارزات مردم کاملاً دگرگون شد. کودتای ۲۸ مرداد پاسخ امپریالیستها و طبقات حاکمه در ایران به خواسته هائی بود که مردم ایران از توده های تحت سنم شهری گرفته تا دهقانان در صدد تحقق آنها بودند. این کودتا عدم آمادگی و عدم صلاحیت سازمان های سیاسی جهت رهبری مردمی که آماده مبارزه برای رسیدن به خواسته هایشان بودند را با وضوحی هر چه تمامتر در مقابل چشم همگان به نمایش



چریک فدایی خلق، رفیق جهانگیر باقری پور

دو سال زندان محکوم شد. در زندان، دوستی و رفاقت جهانگیر با برخی از شاعران و نویسندگان و فعالان چپ خوزستان که به علت فعالیت های سیاسی و ادبی در زندان اهواز محکومیت یک یا دو ساله خود را می گذراندند تأثیر مبارزاتی خوبی روی او گذاشت.

رفیق جهانگیر پس از تحمل دو سال زندان در خرداد ۱۳۴۹ از زندان آزاد گردید. ولی پس از آزادی از زندان نیز به دوستی و رفاقت خود با همبندان سابق خود ادامه داد و هرگز از مطالعه و آموزش باز نماند. مدتی بعد از آزادی از زندان، او در بانک ایران و خاورمیانه در تهران استخدام و با برخی از همبندان سابق خود هم خانه شد. در این زمان دیگر با شروع مبارزه مسلحانه از سوی چریک های فدائی خلق فضای جامعه تغییر کرده و جنب و جوش مبارزاتی فضای رکود و سکون و یأس و ناامیدی را فرا می گرفت.

آدرس پست الکترونیک
E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریک های فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با
چریک های فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریک های فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!